

انكار امامة الشيخين كفر
قد طبع

هذه الرسالة من تصنيف قاضي سناء الله المسماة



لرد الروافض اشيا طين الاماردين

في المطبع المحمد الواقع في دهلي باهتام محمد حسين



الحمد لله الذي يقذف بالحق على الباطل فيدمره فاذا به ناسورا وعرضه
 واطهر كلمته بالقول الصادق والصلوة والسلام على رسوله الذي
 بالصدق وصدق وبلغ رسالته ربه بالكلام الفصيح الناطق وعلى آله وصحبه
 الذين بذلوا جهدهم وابوا انفسهم بالدين الفائق بعد از حمد و صلوة يسبحون
 فقير حقير محمد شاه اهداني تي که درين يام ديدم رساله تفضيف عبد الحليم
 ملتانى لعين شيطانى مشتمل بر بحال غيظ و عداوت بر اصحاب رسول كريم را و با
 قرآن حاميان دين متين خصوصا بر خلفاء الراشدين و زراسى سول ب
 العلمايين حميت اسلام بر آن آورده چند كلمه در تفضيع و نبويسم فان الدين
 النصيحه مدد رسوله و للمؤمنين قول ان ملعون صليح بخارى و صميم مسلم
 وغيره كتب حديث را بنحس گفته كافر شده باز آن ملعون گفته كه امير المؤمنين
 بنى رضى الله عنه از چهل هزار صحابى بنى رسول كريم در جنگ جمل مغيضين

اکثری را کشته و در فکر کشتن دیگران بود که بر حمت حق پیوسته همه
 فاسق و فاجر بودند و اصحاب از راه غنا و در مدح خلفا نشسته و در
 ذم حضرت امیر احادیث موضوع بسته گویم حق تعالی در شان صحابه
 میفرماید اشد علی الکفار حباب میهم الی ان قال یفیظ بهم الکفار و یخبرهم
 الف بین قلوبهم لوانفت ما فی الارض جمیعاً الف بین قلوبهم ان
 خلاف واقع گفته است اهل سنت موجود اند چنانکه صاحب بیج حدیث در
 در تقبیم حضرت امیر ذکر نکرده و چنانچه احادیث در مدح خلفا نشسته
 مذکور کرده بنا قدر در مدح حضرت امیر گفته اند کمالا یخی علی النصف و شک
 جل باباد امیر المؤمنین علی داراده حایثه صدیقه و طلحه و زبیر رضی الله عنهم
 بوقوع نیامد این همه حضرات در یک اطهار ناطره فتنه اصلاح ذات البین
 عبداللہ بن سبا بود و که بنا بر قرض نباده علی را خدا میگفت چون دید
 که در فریقین صلح میشود اصحاب خود را که با غیاب مصر و در شکر امیر بودند
 برین آورده که قال شروع کردند طلحه و زبیر دانستند که علی بر صلح
 قایم نماند و علی دانست که طرف ثانی بر صلح قایم نماند جنگ بیان
 و هزاره کشته شدند طلحه و زبیر از رسول صلی الله علیه و سلم بیانات
 شهادت یافته بودند شهید شدند و در جنگ صفین اکثر اصحاب بطرف امیر
 بودند و چندین معدود همراه معاویه بودند و آنها در جنگ شریک نشدند
 و حسین شیری رساله بکراتبات مذمب اهل سنت نوشته در آن
 نوشته الحمد لله رب العالمین الصلوٰۃ والسلام علی سوله محمد و آله و

جميعين چون آن ملعون باصحاب عداوت دارد عداوت اصحاب عداوت
 رسول است بقول صلى الله عليه وسلم من الغضبه فبعضى الغضبه و عداوت
 رسول عداوة خداست و کفر است من كان عدوا لله وملكته ورسوله
 وجيله و يکان فان الله عدو للكافرين لهذا آن ملعون گفته که خمس صلوة
 و سلام و جوب بحت خاصه اهل بيت است و صلوة و سلام صحابه اهل
 کردن بدعتى قبيحه است و اين قول او باطل است حق تعالى در مدح سابقين اولين
 من المهاجرين و الانصار در حق بعضى اصحاب که مرتکب معصيتى شده باشند فرموده
 و اخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا علما صالحا و اخر سياء على الله ان يتوب عليهم
 ان الله غفور رحيم غرض من اموالهم صدقه تطهيريم و تزكيم بها و صل عليهم
 ان صلواتك سکن لهم و فرموده و اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا
 فقل سلام عليكم كتب ربكم على نفسه الرحمة و در روايت و ضو فرموده
 ما يريد الله ليخجل عليكم من حرج و لكن يريد ليظهركم من صلوة و سلام و طهاره
 از اين آيت در حق صحابه ثابت شده و وجوب محبت هم نزد اهل بيت
 ثابت است با حديث قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حب آل محمد
 الايمان و بعضه کفر و حب الانصار من الايمان و بعضه کفر ليکن اصطلاح
 متاخرين بر آنست که صلوة و سلام با لا صالته بر غير صلى الله عليه وسلم
 ميگويند و تبعيته بر آل اصحاب ميگويند صحيحه کامله که ثبت با امام زين
 العابدين ميکنند و آنها هم صلوة و سلام بر آل اصحاب دارد دست
 آيف اصحاب بر آل از قبيل تخصيص بعد تعميم است لمزيد الفضل کافی قوله تعالى

و لما یکنه و جبرل و میکال آن صلش ایل است بدلیل ایل معنی ایل است
 جمیع امت بمقتدا رب تعالی در این لفظ خارج است بدلیل قوله تعالی
 لنوح انه یس من اهلک نه عمل غیر صالح اگر آنها که از متابعت
 خارج باشند و داخل آل باشند پس در دو و الله علی محمد و علی
 آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم بود و نصاری
 و ابو جهل و یزید در آل ابراهیم داخل باشند و فیلسفین قول
 بدانکه مراد از آل محمد خواص آل محمد اند که هم از آل نسی اند و هم
 بکمال متابعت مشرف در این راده تضحیق رحمت رحمت است و ذا
 لایجوز و اطلاق لفظ آل بر متابعان در کلام خدا آمده است
 حدیث قال ادخلوا آل فرعون العذاب و آل موسی و مارون آمده
 حالانکه موسی آل نسی نداشتند و صاحب قاموس در شرح لفظ آل و
 ایل گفته آل سرد و آل رسول اولیایه و الداعی دیگر آن
 ملعون گفته کلامی که حالش آشت که رهبران و مقتدایان
 ابو خنیفه و شافعی و مالک احمد اند که بهشتی بودن آنها قنیت
 بهشتی بودن ائمه اثنا عشر ظنی است پس متابعت مقطوع الایمان گفته
 متابعت مشکوک العاقبه کردن شقاوت و گفته حدیث یکن بعد
 اثنا عشر خلیفه اولهم علی و آخرهم هبیب و صحیح بخاری مسلم مذکور است
 اقوال یحیی و صحیح بخاری مسلم نیت و در بعضی کتب اما لیکن در آن
 اولهم علی و آخرهم هبیب هرگز نیست و آنچه گفته که مقتدایان ابو خنیفه و

و مقتدای و اقتضایه اثنا عشر این سخن باطل است ایله فریب نباشی عقاید اهل سنت
و جماعت بر آیات حکامات قرانی است میگویند امت باسد الذی تمسک به
شئ و هو موصوف یصفات نطق به القرآن بلا لکته و رسله و الیوم الاخر
و لقد خیره و شره من استعاضوا ان الافعال التي یکسبها العباد و مخلوقه لیس
لا خالق غیره البعث بعد الموت حق و انجته و النار حق و الصراط حق و ان
الاعمال فی المیزان و اللوز و رتبه استعاضوا فی انجته حق الحور و القصور و
انواع النعيم فی انجته و السلاسل و الاعلال و انواع العذاب فی جهنم حق
و ان لیس لا یغفر ان یشکر به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء لا یحب علی شیء
یفعل یا ینا و یحکم یا ید اینهمه عقاید اهل سنت و جماعت است که قرآن بدان
ناطق است و انبیا و اصحاب و مجتهدان بدان اعتقاد دارند و سبیل
ادعوا الی سده علی بصیره درین عقاید قول بدان که سنیاں تخصیص یافت
اینجینه و شافعی میکنند باطل است اهل سنت از دیگر فرق زاینه بیان
معنی امتیاز دارند که انبیا عقل خود را در مقابل نصوص میسود تصور
لازم میکرد میگویند که دیدن حقیقه بچشم و زدن اعمال صراط و سبیل
جبر و اختیار از بندگان عقل انمی آید ما این را قبول نمیکم و افاض
و غیره هر که مخالفت سنیاں برین بود کنند قرآن بر انگذیشان کافی است
باقی اند سنیاں با بر و افاض در مسئله امامت و گفتگو در احوال صحاب و خلافت
خلفای اربعه و فضیلت شیخین و افاض میگویند که چنانچه ایمان آوردن بانبیا
جزو ایمان است که بی ایمان بودن نباشد کافر شد بجهنم ایمان آوردن بانبیا

و اعتقاد عصمت شان ضرورت بی آن انسان کافر باشد و لهندنیان ا
کافر میگویند و بصحابه نسبت ارتداد میکنند و معنی امام نزد ایشان مثل
معنی میگویند باین تفاوت امام شخصی را گویند که معصوم باشد از ضعیف و
کبار و خطا و غلط مثل نبی و محدث باشد یعنی ملک بادی سخن میگفته باشد
بی آنکه چشم او ظاهر شود پیام الهی بکفر رسانیده باشد و تحریم و تحلیل
و سایر امور دین بوی مفوض باشند و امام را دعوی امامت
و انبهار معجزه و نص از امام اول شرط میگویند و اسحق این منصب عالم
که مثل نبوة باشد بی این چیزها توان ثابت شدن اقول اگر ایمان
آوردن بآن و عصمت شان جزو ایمان بودی البته صحیح در قرآن تصریح
سیفرموده حیث قال الله تعالی و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء

نهی

البی من امر الدین و هدی و رحمة و بشری للمسلمین قال الله تعالی
ما کان حدیثاً یفتری و لکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء
و هدی و رحمة لقوم یؤمنون و محال است یک جزو ایمان کور باشد
انها میگویند که قرآن بدان مالمق است و هفت آیه میخوانند که هیچ
یکی از آن بهر عا دلالت ندارد و یکی قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله و

الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون
میگویند آیت ازل شد و فیکه علی در رکوع خاتم بر فقر تصدیق کرد
اقول این آیت بر امامت و عصمت دلالت ندارد و فیکه از داهل شد
صحیح نیست و بر تقدیر صحت الذین یقیمون الصلوة و یؤتون

از کوفه و هم را کون عام است و صیغه جمع است مختصر علی بیت و هم را کون
 حال نمیتواند شد چه اگر کسی گیرد در حالت رکوع تصدیک کرده که صیغه جمع یون
 و را کون بر آنها صادق آید ملعون میگوید که صیغه جمع بر او ترغیب است
 تا دیگران هم عبادت مالی و بدعت جمع کنند گویم فایده ترغیب آنست که
 اگر دیگران هم چنین کنند مثل علی آنها هم دلی مؤمنان معنی برحق بشند
 و یفلحس و تصدق خاتم اگر باشد زکوة نبود نافله بود و معنی اینست
 و قوله تعالی المؤمنون بعضهم اولیاء بعض و قوله تعالی المؤمنین یکبر
 احتیاج بدان بر امامت یعنی مذکور حاکم است و گویم قوله تعالی انما یرید
 لیزیب عنکم اگر بس اهل بیت و یطهرکم تطهیر میگوید که این آیت در حق علی
 و فاطمه و حسنین نازل شده و بر عصمت دلالت دارد گویم این آیت در حق
 از و اجمعی صلی الله علیه و سلم نازل شده است چنانچه با قبل و مابعد آن
 ماطق است و لفظ اهل بیت بر از و اجمعی آید چنانچه در حق امیر ابراهیم
 علیه السلام آمده ان تجبین من امر الله حمت و برکاته علیکم اهل البیت آری در حدیث
 صحیح آمده که آنحضرت هر چهار تن را در کلیم خود گرفته این آیه خواند و گفته
 انا هم هؤلاء اهل بیتی و خاصی انما یرید الله لیزیب عنکم اگر بس اهل بیت
 و یطهرکم تطهیر افاد بعبثیم باین دعا آنحضرت را هم داخل اهل بیت
 کرد پس این آیت مخصوص آنحضرت نیست و نه دلالت دارد بر عصمت
 بلکه بر نفرت و لزوم دلالت دارد چنانچه در آیت و صوفی فرموده
 و لکن یرید لیطهرکم و فرموده خدای عز و جل تطهیرم و ترکیم

بهایوم قوله تعالى قل استلکم علیکم اجر الا الموة فی القربی میگویند که چون
 این آیت نازل شد گفته یار رسول استند آنها که بر ماموت شایع
 شد و فرمود علی و فاطمه و پسران قولین و آیت صبح نمیت و این موة
 شورے تمام مکی است و قوله حسنین مدینه شده و بخاری بن عباس
 روایت کرده که مراد بقربی کسی است که میان دو میان مقیبه
 قرابت است و معنی این آیه آنست که دوست دارید مرا بسبب قرابت که مرا
 با شماست و بقدر تسلیم محبت اهل بیت نزد اهل سنت و جماعت چیست
 سفیان با تمام اولاد پیغمبر محبت دارند بخلاف روافض که سواد و از و
 کس دشمن آن پیغمبر اند از و نوح و بنات و تمام اولاد حسن و اکبری از اولاد
 حسین را دشمن اند و این آیه را با امامت ماسنسیت چهارم قوله تعالى
 قل تعالوا ندع ابنائنا و ابناکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم رسول
 علیه السلام در مباحله و فذنبی بخیران همین چاکر کس همراه برده و مراد با
 محمد علی است پس هر دو یکی شدند گوئیم مراد از انفس من متصل به نسا و دنیا
 و این اطلاق بصیغه جمع بسیار آمده قال الله تعالى لا تحزبوا انفسکم من دایکم
 و قال الله تعالون انفسکم و قال الله تعالون المؤمنین المؤمنات بانفسهم
 خیر او قال لا تلزموا انفسکم بنجم قوله تعالی ^{السابقون} انما یقولون لیک بهم المقصود
 طبرانی از عایشه و ابن عباس روایت کرده که رسول فرمود صلی
 علیه و سلم السابقون ثلثة السابق الی موسی و شیخ و السابق الی عیسی
 صاحب کس و السابق الی محمد علی و این حدیث ضعیف است در سنن

این حدیث ابو الحسن اشعر ثقفی مروی که حدیث است بلکه این آیت مانند
 قوله تعالی و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار است
 پس بر امامت دلالت ندارد و هشتم قوله تعالی انما انت منذر لکل قوم
 و میگونی که پیغمبر فرموده انما المذکر و علی الهاد و این قول باطل است
 و القصة نیافیه الشکر نه پس باید که پیغمبر را گناه باشد بهنضم قوله تعالی و نقیم
 انهم مستولون و یلمی و احد از ابی سعید خدری روایت کرده که
 آنحضرت فرمود انکم مستولون عن دلایه علی گویم این حدیث باطل است
 و فی سنده من لا یجیح به و اگر صحیح باشد دلالت بر امامت ندارد بلکه
 بر وجوب محبت و آن مذنبی بل سنت است پس ظاهر شد که از قرآن ثابت
 و استدلال بر این وجهات نیاید مگر محتایا اختیار را بر ابله فزبی حقیقا

میفرماید الذین آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بما انزل علی محمد و هو
 الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم و اصلح باطلم فرموده با انزل علی
 یکس یکایمان با انزل علی محمد دارد و ایمان بعلی در حکم این آیت
 مؤمن صالح ابدال باشد و و افضل او را کافر میگویند پس منکر این
 شدند و اگر گویند ایمان آوردن با محمد هم بر پیغمبر نازل شده بود
 پس انهم در انزل علی محمد داخل است گویم در قرآن نیست چنانچه مذکور
 گشته و اگر گویند که بنیان و عثمان آنرا از قرآن بر انداخته اند
 گویم حق تعالی میفرماید انما لم یحفظون پس انکار این آیت لازم می آید
 و اگر گویند در وحی غیر متلون نازل شده است گویم این قول منافی با

انرا که در صنفه قرآن حق تعالی سفیر ماید تبیاناً لکل شیء خبر و ایمان اگر نکرد
نباشد تفصیل و تبیان کل شیء نباشد و معیناً انحضرت بدان اگر تبلیغ
نکرده باشد انکار نبوة لازم می آید و آن کفر است قال بعد تعالی

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالتی و الله یحکم من الناس و اگر گویند که رسول بدان تبلیغ
کرده است و متواتر گشته که در عذر خرم گفته ایها الناس ان الله

و انما مولی المؤمنین و انما ولی بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فهذا
مولا ه الله و ال من الاله و عاده من عاده گویم فی الواقع این حدیث
بدرجه صحت بلکه بدرجه تواتر رسیده کسی از اصحاب این حدیث
روایت کرده اند و جمهور محدثین در صحاح و سنن و مسانید آورده اند

و در بعضی روایات آمده من کنت اولی به من نفس فعلی و الله
وال من والاه و عاده من عاده لیکن این حدیث بر امانت دلالت
ندارد و آنچه روا فض برین حدیث متواتر زیاده روایت می کنند
و هو الخلیفه من بعدکم و هو ولیکم بعدکم موضوع از تغیرات و افضل
و آنچه روا فض میگویند که مولی یعنی اولی بالتصرف است غلط است
مفعول یعنی افضل نیامده است و اگر بمعنی اولی باشد پس ولی بالمحبه
و التظیم و القرب منه است کما فی قوله

ان الناس ابراهیم للذین اتبعوه و الله
النبی و الذین امنوا و الله ولی المؤمنین و لفظ

مولیٰ شرک است میان معتق و معتق و صاحب قربت کابن العم و نحوه
 و همسایه به قسم و یار و مددگار و منعم علیه و رب محب محبوب تابع
 و ظهیر و خاتمه حدیث یعنی جمله دعا یا قرینه است بر آنکه مراد از مولا
 محبوب است و فاتحه کلام بر آنست که سخن در ذمین سامعان
 اثبت باشد ابو نعیم مدائنی از حسن مثنی روایت کرد گفت
 قسم بخدا اگر آنحضرت قصد امامت سلطنت داشتی واضح بر حق
 آنحضرت بر مسلمین واضح تر میفرموده سبب ورود این حدیث
 آنست که آنحضرت علی را با مارت لشکر بن فرستاد و او آنجا از
 مال خمس کنیز بگرفت سریت کرد چند کس نزد آنحضرت شکایت علی کردند
 آنحضرت در غضب آمد و متغیر شد و فرمود شما چه میخواهید از مردی
 که دوست میدارد خدا و رسول را و خدا و رسول در او دوست
 میدارد و خطبه خواند تا شکایت از دل مردم دور شود دیگر
 حدیث آنست که وقتیکه علی رضی الله عنه را آنحضرت در غزوه
 تبوک در مدینه گذاشت علی گفت یا رسول الله مرا در زمان طفلان
 میگذاری آنحضرت بر آن تسلیم او فرمود اما رضیٰ لیکن نبی منزله
 ما را و من موسی الا انه لابنی بعد این حدیث صحیح است اگر چه متواتر
 نیست بخاری سلم از براء بن عازب روایت کرده روایت
 میگویند که منزله اسم جنس است مضاف بسوی علم پس عام است جمیع مراد
 بصحة الاستثنا و چون مرتبه نبوة را استثنا نمود دیگر مراتب را

شمول باقی ماند با رون خلیفه بود موسی را مفترض الطاعت گویم
 این حدیث بر امامیه یا بر خلافت بعد موت آنحضرت دلالت ندارد
 با رون بعد موت موسی خلیفه نبود پیش از موسی وفات یافته بود
 و چون علی در ایام غربت آنحضرت خلیفه آن حضرت بود در این ایام
 البته مفترض الطاعت بود چنانچه امیرالمؤمنین و لشکر مفترض الطاعت می باشند
 بحکم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم دیگر روایت روافض
 معتبر نیست که موضوع و مفتری اند و در کتب اهل سنت احادیث منافی
 علی رضی الله عنه بسیار اند لیکن هیچ حدیث بر امامیه مصطلحه و افض
 دلالت ندارد و نه بر خلافت متصل وفات آنحضرت و دستگیر کردند
 علی امامت را و اظهار تحجره مقارن دعوی سوکار و ایات مفتریات
 روافض اصلا و کنگشته تا بتواتر چه رسد روافض و دعوی توایستند
 اگر خبر تواتر می بود محال است که سنیان آنرا منقحی میکردند که اخفا
 متواترات محال است و نه انکار متواترات متصور است کسی موجود که
 و بغداد را انکار کند نمیتوان کرد و اگر کسی خواهد خبر وجود مکمل بغداد
 مخفی سازد ممکن نیست پس ثابت شد که ایمان همان است که اهل
 سنت میگویند همان ایمان ملائکه و انبیاست و ایمان انجیل و صحاف
 و ابوحیفه و سایر مؤمنین آمن الرسول با انزل الیه من رب المومنون
 و هر که ایمان ندارد کافر است حق تعالی بصحا به خطاب کرده میگوید
 فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد امنوا و این تو تو امانا هم فی شقاق

فیکفیکم الله ویکر خلاف اهل سنت یار و افضل در شان صحابه کرام
 اهل سنت صحابه بعد انبیاء بعضی ملائکه بهترین خلایق میدانند و
 موسی شانرا همه جنتی میگوشند و بحر نیکی یاد نمی کنند و از آنها
 مهاجرین و انصار و سابقین و مجاهدین فی سبیل الله را خصوصاً
 اهل بدر را و بیعت رضوان را مگر وجوه فضل افضل میگوشند و
 و افضل سواي چند تن علی و فاطمه و حسنین و ابو ذر و عمار و مقداد
 و سلمان و حذیفه دیگر همه را فاجر و فاسق بلکه کافر و منافق یا مرتد
 میگوشند درین اختلاف هم دست آور اهل سنت قرآنست که
 از ابتدای سوره بقره قوله می للمتقین الذین یؤمنون بالبعث
 و تا آخر قرآن که در اذاجاء نصر الله و الفتح و رایت الناس
 یدخلون فی دین الله افا جا تمام قرآن از مدح مومنان که جز
 صحابه در الوقت کشتی نبود پرست ان الذین آمنوا و اخرجوا
 و جاهدوا فی سبیل الله باو الهم و نفهم اعظم در حقه عند الله الایة
 لکن لرسول و الذین آمنوا معه جاهدوا الایة الذین آمنوا و اخرجوا
 و جاهدوا فی سبیل الله باو الهم و نفهم و الذین آو و نصر و
 اولیکم المومنون حقاً الایة جئت الیکم الایمان و زینة
 فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق الایة انزل الله سکنه علی
 رسوله و علی المومنین و الزهم کلمة الله الایة للفقر الملتزمین الذین
 اخرجوا من ديارهم و الدین تبوء الدار و الایمان الایة هو الذی

یصلی علیکم و ملائکة الآیة ان الله شری من المومنین انفسهم امواهم
 بان لهم الجنة الآیة محمد رسول الله والذين معه اشداء على الكفار
 رحما بينهم الآیة كرزع اخرج شطة الآیة اجباكم و جعل علیكم فی
 الدین من حرج لمة ابیکم ابراهیم هو سماکم المسلمین من قبل الآیة
 و ساطنکونوا شهداء علی الناس الآیة کنتم خیراته اخرجت للناس
 الآیة لقد رضی الله عن المومنین ذیبا یعوک تحت الشجرة فعلم ما
 قلوبهم و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار الآیة و آخر
 اعترفوا بذنوبهم الی قوله و صل علیهم الآیة ثم اورثنا الكتاب لک
 اصطفینا من عباده و انفسهم ظالم انفسهم مقتصد و منهم سابق
 بالخیرات الی قوله جنت عدن الآیة لا تسوی القاعدون من المومنین
 و المجاہدین الی قوله و کلاً وعد الله احسنی الآیة لا یتوی منکم من انفق
 قبل الفتح و قاتل الی قوله و کلاً وعد احسنی این آیات و غیره آیات قرآنی
 دلالت دارند که صحابه خصوصاً مهاجرین و انصار که سابقان اند
 بهترین استبانه اند و تحقیق عند الله مومنان اند حق تعالی ما فی الضمیر
 میانداند منافق اند چنانچه رد و افض ملعون خیال میکنند حق تعالی
 ادا کردند و دین را مثل زرع که سبزی برآورده باشد اینها تھویت
 کرده به کمال رسانیدند خدا ازین بهار اضنی است و کفار را خوش
 شدند حق تعالی ایمان را محبوب ایشان کرده و زینت داده و کفر
 و گناه را نزدشان مکروه ساخته پس احتمال نیست که ایشان عیین

جهد و جهد و بعد این بشارت مرتد شوند و حق تعالی این قوم را برگزیده است
از میان بعضی بر نفس خود ظالم اند و بعضی میان ر و و بعضی سابق
بوی خیرات هم نشان پشیمانند و بعضی جهاد کنند از ششک
و کسی که پیش از فتح اتفاق و جهاد کرده از لاقان بهتر اند لیکن
همیشه ترا و عده بهشت کرده است دیگر آیات قرآن تا کجا بنوم
بعد اینهمه آیات کسی که آنها را بدگوید یقین است که منکر این آیات
شود و کافر گردد دلیل بر اتفاق و کفر آنجا که نمیکویند مگر آنکه
با علی مخالفت کردند و با وی عداوت داشتند و ایمان با مات
نیاوردند و بر تو واضح گشت که ایمان با مات جزو ایمان گفتن انکار
قرآن است و عداوت با هم گفتن انکار است از قوله تعالی الف بین قلوبهم
و مخالفت علی و معاویه البته قطعی است بهر وجهی که باشد و بیشتر از آن
هر گند مخالفت نبود اگر می بود همچین متواتر میشد لیکن مخالفت معاویه
با علی اگر چه قبیح است لیکن از ایمان خارج نمی کند حق تعالی میفرماید
وان طایفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بينهما فان بغت احدهما
على الاخرى فاعلموا التي تبغى حتى تعي الى امر الله فان فاحلوا بينهما
بالعدل و اقسطوا ان السرحب المقطعين اما المؤمنون اخوة
الآية با وجود قتال فیا بین یعنی حق تعالی طرفین را مؤمن گفته و بعد
این آیات گفته لایسخر قوم من قوم علی کونوا خیرا منهم و لایسخر
عسایان کین خیرا منهن و لا تمزوا الفسک و لا تنازوا بالاقبال

و انما نقضت ما قال الا من جهلها جميعا ما اختلف بين قدرهم

و فرموده یا ایها الدین آمنوا اجتنبوا کثیر من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا
 ولا یغتب بعضکم بعضاً بعد ثبوت معصیت از کسی از صحابه داخل ظالم لغض
 خواهد بود در حق اہم اصطفتینا من عبادنا حق تعالی میفرماید و قرآن
 کہ قطعی است چنین است قصه ای صد سال آن کہ احتمال کذب دارد
 شنیده بر خلاف قرآن رقتن خالی از خسارت نیست اگر مردود
 خدا را بدگفتم گناہی بر ما نیست و ہر کہ مقبولان خدا را بدگوید بعد از ہم
 یقین است کہ مردود باشد و اللہ اعلم بالصواب باقی ماند مسئلہ
 خلافت خلفاء الرقبۃ بقرینت و افضلیت شیخین کہ اہل سنت میگویند
 متناقض کر آن کرده میشود انشاء اللہ تعالی باز اگر کسی گوید کہ دلیل سنتہ
 مسایل اعتقادیت را از قرآن سند کردند مسایل فقہ ہمہ از قرآن
 بر نمی آید پس در فروع متابعت ابو حنیفہ و شافعی و مالک و احمد کردند چرا
 متابعت امام جعفر صادق و از مذہب و سنن مذہب ابو حنیفہ و اشعری
 و سی گویم موطا از مالک موطا از محمد از ابو حنیفہ و ام و غیر از شیخ
 و سند احمد از احمد و صحیح بخاری مسلم و امثال آن کتب فقہ و حدیث
 مالک غیرہ مصنفان متواتر است احتمال تحریف ندارد و اگر شک باشد در
 روایت مصنفان و او ستادان آنها خواهد بود و جعفر صادق چنین کتاب
 نداشته کہ تا آنحضرت متواتر باشد کتاب ہر و فضل از محمد بن یعقوب کلینی ابو جعفر
 طوسی محمد بن بابویہ و امثال آنهاست مقابلہ ابو حنیفہ و شافعی ابو جعفر صادق
 بلکہ جعفر صادق یکی از اساتذہ این بزرگان است مقابلہ این بزرگان با کلینی و طوسی

۹ کورند حال آنکہ امام جعفر صادق از شیخہ علی بن جعفر صادق

و امثال آنهاست بآنند مقابل نور و ظلمت درینها ترجیح باید داد و
 ترجیح آنست که بگویند ضعیف و شافعی و امثال آنها چون در سایل فروع
 اختلاف میکنند و بر اثبات مسئله حلوث ذکر میکنند بفق
 راوی یا ضعیف حافظه او حدیث را ضعیف میگویند و هر که در حدیث
 و حفظ کامل و مشهور باشد او را ثقه و حدیث او را صحیح میگویند
 و براتب قوه حافظه و فقه روای و کمال عدالت در مراتب صحته
 حدیث ترجیح میدهند و حدیث من کذب علی معتد افلیتوب مقعده
 من النار نزدشان تواتر است دیگر انواع فتن کذب را باقی
 می دانند حدیثی که بضعف حفظ یا فتن راوی ضعیف باشد از
 تعاضد مرتبه حسن میرسد و حدیث کاذب همچو گاه معتبر نباشد از شخصی
 که در تمام عمر یکبار هم کذب ثابت شود حدیث او را همیشه موضوع
 میگویند هرگز قبول نمیکند و حدیثی که مخالف کتاب است یا حدیث
 متواتر باشد یا راوی در عموم بلوی منفرد باشد این حدیث را
 متروک میگویند و معتبر ندارند پس کتابها که باین شرایط مقرون باشند
 احادیث آنها هر چه احاد باشد قبول باید کرد قال سعد بن ولولاه
 من کل فرقه منهم طایفه یعرفون فی الدین الایة دلیل است بر قبول حدیث
 احاد و خبر فاسق بی تحقیق البته قبول نباید کرد و قال السمران جاءکم
 فاسق نبأ فبتینوا فی قراءه ففتینوا یعنی خبر فاسق را تحقیق باید کرد
 و کذب را حق تعالی قرن کفر گفته است قال فاجتنبوا الحسب من
 الاوثان و اجتنبوا قول الزور و خفاء سعد غیر مشرکین به و قال انما یفتر

در حدیث و تواتر و اثبات بگویند و ما حدیث میکنند

الکذب الذین یؤمنون بابات الدواولیک هم الکاذبون کذب
 روافض و در باب امامت و عصمت و غیره و تکفیر صحابه که در
 کتابهای آنها منقول است از قرآن ثابت گشته و قصه کشتن بهم را
 غیر معتبر اند و عموم بلوی مثل قول بدعوی علی امامت را و اظهار معجزه
 و مخالفت شان با صحاب ثلثه و روایات شان از علی رضی الله عنه
 و از جعفر صادق مخالف روایات صحیح اند از علی و جعفر رضی الله عنهما
 پس کتاب آنها البته واجب التکریمست و حال و ایان آن کتب بطول است
 در تفسیر برینه ذکر کرده ایم دیگر آن ملعون میگوید که اهل سنت
 و جماعه باین نام از آن سبب نامور شده اند که معتبری نصب کرده
 بخشی خود را گفته بودند که هر که برین منبر سبب بوزار کند و از نو کنند
 چون سبب میکرد بخشی میگفت که این شخص سلت بجا آورد و داخل حاکم
 شد لعنت بر دروغ گو در آنوقت رسم بخشی گری و نو گری کجا بود
 دیگر آن ملعون میگوید که مستحق این اسم شیعه اند که بحکم آیه اطیعوا الله
 و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم متابعت آئمه اثنا عشر میکنند و اولی الامر
 آئمه اند که بحکم آیه انما یرید الله لیزهیب عنکم الحسن اهل البیت و یطهرکم
 تطهیر اطاهر اند خطا و مفترض الطاعة اند و نواصب یعنی سنیان
 صحابه را یا مجتهدان را یا سلاطین را اولی الامر میگویند و اینها با اتفاق
 فریقین جایز الخطا اند و حق تعالی نتره است از آنکه باتباع
 جایز الخطا امر کند این باین تقریر بلکه فریب میخواهد که اطهار نوشته

کند و الله متم نور و لو كره الكافرون و جواب انجا بریده سابق مذکور
 شده و دعوی عصمت بقرآن باطل کرده شد و سنیان متابعه
 قرآن میکنند و متابعه صحابه و مجتهدان مابین عیثیه میکنند
 که حق تعالی فرموده است من تبع غیر سبیل المؤمنین لو لم یأت
 و نصله بهم و ما ات مصیرا کبار صحابه را اولی الامر حق تعالی
 در قرآن فرموده حیث قال و لو ردوه الی الرسول الی و
 الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و حق علماء فرموده سئلوا
 اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و متابعه سلاطین یا وقتی میکنند که آنها
 موافق حکم خدا امر میکنند و الا میگویند لا طاعة للخلق فی معصية خالق
 قال الله تعالی ان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله و الی الرسول لایة
 و شیعه متابعه نمیکنند متابعه کلینی و غیره مختریان میکنند که از کربلا
 دیگران ملعون میگویند که سنیان خود متفراند که خلفا ثلثه در علم
 و شجاعت و سخاوت و کرامت و عرفان عصمت و طهارت
 برابر حضرت امیر هستند و این سخن اظهر من الشمس است و مع ذلک میگویند
 که خلفای ثلثه افضل اند از حضرت امیر اقوال بن سخن هم از همان قبیل
 که آن ملعون نکار بدیهیات میکنند اهل سنته کی میگویند که خلفای ثلثه
 درین صفات برابر حضرت امیر نیستند عصمت نزد اهل خاصه انبیا
 و ملائکه است دیگر اثابت نمیکند و در دیگر صفات کمال همه
 خلفا برابر بود و در عموم و خصوص من وجه در بعضی اماکن اگر ظاهر شود

چه قباحت دارد ابو بکر و عمر را آنحضرت بمنزله سمع و بصر خود فرمود
 این حدیث نزد اهل سنت بدرجه صحت رسیده پس بر آنها چگونه حکم
 کرده شود که آنها از دیگری کمتر باشند ابو بکر اگر اعلم الناس نبود
 آنحضرت او را با امامت نماز که عماد دین است مقرر نمی ساخت و
 از امامت دیگران بمنعم بلیغ ابائی فرمود و خود فرمود لیو مکم ذاکم
 کتاب الله ثم اعلمکم بالسنة و آنچه آن ملعون گفته که آنحضرت
 در پیوستگی و غشی بود و بلال بر کماز خبر کرد و عایشه از خود گفت
 مرد ابو بکر یصل بالناس این قول محض دروغ است باطل ابو بکر در جمیع
 که آنحضرت بیرون نیامده بود بکلم آنحضرت امامت کرد فقط
 یک نماز نبود و باز آن کاذب آنچه گفته که آنحضرت چون یکبار
 بیرون آمدند ابو بکر را از دست خود گرفته عقب ایستاده
 کردند و خود امامت فرمودند پس از امامت معزول ساختند
 این قول و بغزل ظاهر البطلان است آنحضرت او را با امامت
 خلق فرموده بودند نه بر کما امامت خود چون آنحضرت خود را
 آوردند ابو بکر از ادب عقب شد بعد از آن در دیگر نمازها
 بار ابو بکر بحکم آنحضرت امامت میکرد و در آن نماز که آن ملعون
 ذکر کرده در آن هم مرد چنانست فکان ابو بکر یصلی بصلوة
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و الناس یصلون بصلوة نبی کریم
 و آنچه آن ملعون میگوید که حضرت امیر در مرض موت امامت

آنحضرت میکرد اینهم ثابت نیست و نیز ابو بکر را شجره الناس بود که بعد
 وفات رسول کریم صلی الله علیه و سلم بر کتال مرتدان و مانعان کوفه
 قیام نمود چون عمر گفت یا امیر المؤمنین اسلام از وفات رسول
 صلی الله علیه و سلم ضعف پذیرفته توقف باید فرمود و او را خبر کرد اجبار
 فی الجاهلیة و جوار فی الاسلام در دین ضعف پیش آید و من زنده باشم
 و سخی ترین مردم بود و در حبش عسرت آنچه در خانه داشت تمام
 نزد آنحضرت حاضر کرد و پیش از اسلام چهل هزار درم داشته
 همه را در راه خدا بر آنحضرت صرف کرد و چهار هزار درم بود
 که وقت هجرت همراه آنحضرت گرفت رسول فرمود صلی الله علیه و سلم
 مالا عندنا بید کافه مالا ابی بکر اسحدیث و فرمود رسول صلی
 الله علیه و سلم ما نفنی مال احد ما نفنی مال ابی بکر و ابو بکر را در قرآن
 گفته که متقی تر بود از جمیع امت حیث قال و سيجنبها الاتقی انذ
 یؤتی ماله یتزکی و مالا عند من نعمه تجزی الابتقاء و خبر به الامام
 و سوف یرضی و قتی که ابو بکر بلال را خرید و آزاد نمود و او را از تخذ
 کافر مای داد کافران گفتند که بلال را بر ابی بکر حتی بود که بر آن
 ادای آن حق این عمل کرد حق تعالی تکذیب کفار کرد و این آیت نازل
 فرموده دیگر آیات در قرآن که در مدح سلمان نازل شده اند
 اگر چه سبب نزول بعضی از آن شخصی معین است لیکن همه آنها بصیغه
 جمع دارد و شده اند مگر این آیت که در مدح ابی بکر نازل شده

بصیغه اتقی و ضما بر افراد نزول یافته دلیل است بر آنکه برابر او کسی
 دیگر نیست در حق بیجا سیر حق تعالی فرموده و سوف یعطیک
 ربک فرضی و در حق ابی بکر گفته و سوف یرضی و حق تعالی فرموده
 ان اگر کم عند الله اتقکم دیگر هیچ آیتی در قرآن نیست که در منقبت
 یکی از صحاب باشد و دیگری در آن شریک نباشد مگر قوله تعالی
 فقد نظر الله اذا خرج الذين کفروا ثانی اشین اذ بها اذ یقول الصبا
 لا تحزن ان الله معنا فانزال الله ساینه علیه رسول کریم صلی الله
 علیه سلم برائی فم حزن از ابی بکر معیت حق تعالی خود را و ثابت کرد
 و صیغه متکلم مع الغیر آورده و معیت خدا نباشد مگر محنین بر احیث
 قال الله لم المحنین خصوصاً معیت خدا را که با سرور پیغمبر ان بود ابو
 بکر این آیت ثابت کرد و دیگری درین منقبت ابی بکر شریک نیست
 موسی علیه السلام بر آن تسلی قوم خود گفته ان سکر بی سیه بین معیت
 حق بعنوان صفة ربوبیت با خود ثابت کرد و سر و کارینات
 معیت او تعالی بعنوان اسم ذات که جامع صفات کمال است بویست
 و غیر او خود را با ابی بکر ثابت کرده فاین نه امن ذاکل آن ملعون
 این آیت را که بر کمال منقبت ابی بکر دلالت دارد و بر منقبت
 ابی بکر استدلال کرده و گفته که ضمیر علیه در قوله تعالی انزال الله
 ساینه علیه راجع است بآنحضرت صلی الله علیه سلم و از کور باطن
 خود ملاحظه نموده که فایسبیه دلالت داد بر آنکه قول رسول الله

صلی الله علیه وسلم لا یحزن ان الله مفا سببت دفعه و نزول سینه
 را و طاهر است که حزن ابو بکر بوده آنحضرت را باینکه مبادا در آنحضرت
 مکروهی بنیم آنحضرت را سبب سینه از سابق بود و سبب آنحضرت سبب
 این قول را و این قول سبب سینه ابو بکر آمده و محال است که قول
 حضرت سبب کمونت آنحضرت باشد پس ضمیر بجمله شک اجماع بود
 ابی بکر است و آن ملعون در قصه شب هجرت بر طعن در جناب
 صدیق به سخنها دروغ و مفتری ذکر کرده از انجمله آنکه آنحضرت
 ابو بکر را از برآمدن همراه خود منع فرموده بود ابو بکر با وجود
 منع و پس آنحضرت برآمد چون آنحضرت دید که کسی در عقب
 می آید گمان برد که کسی از اعدای اید در رفتار شایبی کرد
 و انگشتها مبارک را از ان جلای از شک خشم رسید و چون
 برآمد لعنه الله علی کا ذین تکذیب این سخن ازین آیت معلوم
 بر می آید چرا که ثانی استین حال است از ضمیر منصوب با غرض
 و زمان حال و ذی الحال واجب است که متحر باشد پس
 همراه ابو بکر منصوب است نه در عقب برآمدن او انکار
 کردن آن ملعون شجاعت عمر و علم عمر را مثل ان اقبابت در نصف
 آنها را و قیله عمر اسلام نیاورد و مسلمانان نماز خفیه میگذارند
 رسول کریم دعا کرد که الهی دین مرا قوه ده با حد العمر یعنی
 عمر بن الخطاب یا عمر بن الحکم که ابی جهل ملقب شد حق تعالی

سعادت از بی برادر عمر بن الخطاب تقدیر کرده بود و عمر بن
 الخطاب ایمان آورد چون عمر اسلام آورد دین آشکار کرد
 و نماز جماعت در پیش گفته بمحض جمیع اعیان قریش بکمال قدرت
 گذارده شده و کفار گفتند که حالا ما نصف شدیم و چون
 عمر هجرت کرد بعد از طواف بانک برگزار زد و گفت اینک
 بخد مت نبی آمد بروم کیت که با در خود را بی فرزند و فرزند
 خود را یتیم کند و بر من آید کسی جرأة نکرد که بر او آید دیگر اصحاب
 هر که برآمده خفیه برآمد و آنچه فتح بلاد در خلافت عمر شده بود
 از حد حصه ستان مسعود گفته که ما زن اعره مندا سلم و در علم
 عمر صحابه اعتقاد میکردند که عمر نه عشر علم برده و این مسعود گفته
 که اگر در یک پله میزان علم عمر نباده شود در پله دوم علم
 جمیع قبایل عرب علم عمر را جبر باشد غرض که آن ملعون آنچه میگوید
 مخالف متواتر است و اهل سنت که شیخین را بر علی تفضیل میدهند
 از آنچه بر فضیلت او اتفاق داشتند که بهیچ از شافعی
 روایت کرده که صحابه بعد رسول صلی الله علیه و سلم زیر آسمان
 کسی بهتر از ابی بکر نیافتند لهذا بیعت با وی کردند و بی گفته هشتاد
 و چند کس از علی رضی الله عنه روایت کرده با فضیلت شیخین
 که او در خلوت و جلوت در اماکن متعدده و در وقت خلافت
 خود که قوت و شوکت تمام داشت شیخین را با فضیلت گفته و

هر که مرا از شیخین افضل گوید او را بهشت آید و در زخم که حدیث
 عبد الرزاق از شیعه که عالم و منصف بود گفته افضل الشیخین
 علی یا همام علی نفس و لمولاه افضل علی نفس ما فضلته علی کفنی پی
 و زران اجبه ثم انا خلفه افضلیت یعنی کثرت ثواب عند الله
 از عقل نتوان دریافت اینجاست خیر القرون بی آنکه از آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم شنیده باشند هرگز نمی گفتند و اگر باز این
 روایات متواتره از علی و غیره اصحاب نمی رسید هرگز با فضیله
 حدی بر دیگری حکم نمی کردیم و اگر آن ملعون میگوید که عقیده
 سنیان آنست که سب کنند شیخین واجب القتل است و سب کنند
 عثمان واجب مجسم است و سب کنند حضرت امیر نه واجب
 القتل نه واجب مجسم است و این مسئله از بر آن مقرر کرده اند
 تا تقبیح مساوی و یزید و مروان و هشام و غیره بنی امیه که سب
 اهل بیت تا هزار ماه میکردند لازم نیاید و نیز نواصب یعنی نه
 این ملک چون کمالات حضرت امیر میشوند و روشت و غضب
 می آیند و از مسایل ائمه طاهرين گریزانند اقوال این ملعون هر چه
 میگوید غلط و باطل میگوید کتب اهل سنت از احادیث مناقع علی
 رضی الله عنه مملو است حب علی عبادت میدادند و بی شرم
 و غیبت ادنی مسلمان را گناه کبیره و فسق میدادند الغیبه شد
 من الزناد و حدیث آمده و حق تعالی میفرماید لا یفت بفضکم بعضا

و میفرماید الدین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر ما کتبتوا فی
 احکومیهما و اما عظیم در شان حضرت امیر رضی الله عنه که بهترین
 خلایق است بعد از انبیا و بعد از پیغمبر کسی بدگوید او را چرا قبیح نمیدانند
 از یزید چون بعضی الفاظ موجب کفر و ریت بظن غالب و را
 کافر میدانند و همچنین کسی که مثل او باشد و دیگر همه شان را فاجر
 و قبیح میدانند هر که این شایع را قبیح نداند کافر باشد نمی بینی که شایع
 خمر و زانی و قاتل نفس بغیر حق کافر نیست لیکن کسی که شراب
 خمر و زنا و قتل را قبیح نداند و طلال فہد البته کافر است که منکر
 قرآن است لیکن معاویہ چون از اصحاب حج و در رسول فرمود صلی
 علیہ وسلم السلام فی اصحابی لا تتخذوہم غرضا من بعد کتبہا
 بد گفتن در حق معاویہ جایز ندارند و او را بر خطا میگویند و بعضی
 بد علتها که از او بوقوع آمده بودند آنرا رد میکنند و یزید و معاویہ
 او را لعنت گفتن اگر چه جایز میدانند لیکن عبادت نه میدانند
 چنانچہ ملاعنہ لعنت گفتن در حق خیر ائمتہ اخراجت للناس عبادت
 میدانند و بعضی علما از لعن یزید اثنال و منع میکنند از راه
 حمایت یزید بلکه بسبب آنکه حق سبحانہ تعالیٰ رسول خود را از لعن
 بر قبایل کفار منع کرده بود و گفته یس لک من الامر شئی من یتوب
 علیہم و یغفرہم فانہم ظالمون و آنچه آن ملعون گفته که ستمکاران
 در سب حضرت امیر نه قتل و نه جرم هیچ واجب نمیکوند و غم

و باطل گفته و تحقیق درین باب ثابت است که کفر ضد ایمانست ارکان ایمان
 سابق مذکور کرده شد چیزی یکی منافعی از ان ارکان باشد کفر است
 و قتل بران واجب است و چیزی که منافعی آن نباشد اگر چه گناه
 کبیره بود کفر نبود و قتل بران واجب نشود پس کسی که تهمت
 عصیان بر ابوبکر یا علی کند کافر نباشد چرا که اهل سنت و جماعت
 خاصه انبیاء میگویند و کسیکه تکفیر یکی از آنها کند کافر نباشد چرا که
 مناقب این حضرات از کلام رسول صلی الله علیه و سلم بتواتر
 معنوی ثابت شده اگر چه بیک روایت متواتر نباشد پس تکفیر
 آنها تکذیب رسول صلی الله علیه و سلم لازم می آید و نیز اسلام حجت
 و طول حجت آنها باین غیر صلی الله علیه و سلم بتواتر ثابت است پس
 تکفیرشان و ثبوت از متواترات بر میخیزد و این همه منجر میشود
 بانکار قرآن و نبوة که منبای آن بر خبر متواتر است بعد تمهید
 این مقدمه باید دانست که مصریان که عثمان رضی الله عنه را
 کشتند و بعد از ان او را بدمی گفتند و معاویه و غیره که قاتل
 با علی رضی الله عنه کردند آنها تکفیر عثمان و علی نکردند اندک آن
 کفر باشد بلکه چون مروان یا محمد بن ابی بکر بی علم و اطلاع عثمان
 عذر کرد و محمد بن ابی بکر با جماعه مصریان آمده خانه عثمان
 را محاصره کردند و خواستند که مروان را با سپارند عثمان
 دانست که اینها او را قتل خواهند کرد و او اگر چه حاصی باشد

لیکن واجب القتل نیست در آنوقت عثمان بنا بر ترحم با صله حم
 او را بصریان نداد آنها گفتند که عثمان حمایت عاصی کرده
 فاسق شد بجهنم فسق او را کشتند و در شان او بدگویی گفتند
 حال آنکه عثمان از فسق منزّه بود و همچنین معاویه و غیره که با علی
 قتال کردند تکفیر آنجا ب نیکی کردند بلکه معاویه یکفیت ما را
 با خلافت شام از اعزیت مگر میخواهم که از قاتلان عثمان قصاص
 بگیرند چون قصاص شخصی معین ثابت نشده و نیز بصریان شکیست
 و قوت بسیار داشتند استیفاء قصاص در مقدمه امیر المؤمنین
 بنو در چند این مقدمه امیر المؤمنین گفت لیکن معاویه غلط کرد و
 در فهمید خلاصه همین خیال کرد که امیر المؤمنین دیده و دانسته قضای
 شرعی بجای آورد عاصی شد از بهجت باغی شد لیکن باغی کافر
 نمی شود و لهذا علی رضی الله عنه گفته اخواننا بغوا علینا و از سب
 لعن بر آنها منع فرموده و سب شیخین نمیکند مگر قوم روافض
 و اینها اول تکفیر شیخین بلکه تکفیر جمیع صحابه میکنند و در صورت
 تکذیب محمول و تکذیب تمام قرآن که از مدح صحابه پرست
 لازم می آید و نبوة که بتواتر ثابت شده چون اول طبقه توأمر که عت
 اصحاب رسول است از احتجاج ساقط شود بر تقدیر صحت آنها بنوا
 نبات نمی شود لهذا علما فتوی داده اند که هر که سب شیخین
 کرده واجب القتل است و هر که سب حسین کرده واجب القتل است

و اجسرت و اگر نه اهل سنت اگر چه باتباع قرآن اول شیخین را
 فضیلت میگویند لیکن همه را واجب الحجة و واجب التعظیم گمسان
 میدانند و اگر کسی را بابیکی از آنحضرت محجة زیاده باشد
 بهم مضایقه ندارد و نمی بینی که مرید را بابیر خود محجة می باشد
 با دیگر اولیا که از پیر او باتفاق فضل در شرف اند آنقدر می باشد
 درین چه با سبب است انسان عبد الاحسان از بسکه امیر المؤمنین
 علی قطب ارشاد و کارخانه ولایت است و لهذا آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم فرمود و انما مدینه العلم و علی بابها پس چون اولیای
 امت را فیض از آنجناب پیشتر میرسد اظهار محجة در آنجناب
 پیشتر میکنند و آنچه ملعون میگوید که نواصب یعنی شیعیان
 از مسایل آن طاهرین گریزانند دروغ میگوید اهل سنت احادیث
 مرفوعه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و موقوف بر اصحاب این
 اهل بیت در کتب خود می آرند و باعتبار ملاحظه ناسخ و منسوخ
 و صحیح السند و ضعیف تحقیق و تدقیق کرده قول را بحکم اختیار
 میکنند و از روایات کلینی و مانند وی کذابان گریزانند
 که رسول فرموده صلی الله علیه و سلم من حدث حدیثا و هویر
 انه کذب فهو احد الکاذبین و حق تعالی میفرماید و لا تقف باللیل
 به علم و میفرماید ان جاءکم فاسق بنبأ قبئلو او فرموده لا تقف
 بنهم آنگاه او کفورا و مسایل که آن ملعون مذکور کرده تحقیق و تفتیش

آن در کتب فقه است اینجا کنجایش بحث در آن مسایل نیست دیگر
 ملعون بر آن تقویت مذہب خود حدیث ترکست فیکم الثقلین کتاب است
 و عمرتی اہل بیتی لمن تضلوا مات مکتم بہا آورد این حدیث حجت است
 برای اہل سنت و ابطال مذہب روافض کہ کتاب است مبطل مذہب
 آنهاست چنانچہ بالا ذکر کردم و مملو است از ملح صحابہ کہ آن ملعون
 تکفیرشان می میکند و عترۃ اگر مخصوص با ولاد فاطمہ علیہا السلام
 داشته شود ہم روافض سو آدہ کس از آنها ہمہ شانرا تکفیر میکنند
 و اہل سنت روایات حدیث از آن جماعۃ و از اصحاب رسول است
 میکنند و آنچه روافض روایت کرده اند ہمکذب مقری است
 و الہ کہ ایہ از آنها نیز ارندائمہ خلاف کتاب سرہرگز نمی گویند
 چنانچہ روافض میگویند و اولیای اہل سنت سلسلہ را رادہ
 خود یا نہاد رست دارند و اگر عترۃ جمیع قریش را گویند یا حضرت
 البتہ روافض با عتراف خود مخالف عترۃ آنحضرت اند و رقاب
 گفتہ الرجل خص اقاربہ و قیل اہل بیتہ الاقربون و قیل عترۃ الاقربون
 و الا بعدون متہم و شک نیست کہ از اقارب آنحضرت آنست کہ
 کمال متابعت وی دارند و نہ ابولہب مانند آن و اخص اقارب
 آنحضرت خلفای اشد بودند کہ از بدو اسلام تا آخر عمر و بعد و
 مناصرۃ الدین او کردند دیگر آنچه آن ملعون گفتگوی جہالت
 مانند لف حرید و مانند آن کرده قابل آن نیست کہ متصدی

جواب او باید شد و چون ملاحین بر خلافت صدیق حجة باجماع
 صحابه کرده آن ملعون میگوید که اجماع نشده علی باصد و پنجاه
 کس از بنی هاشم و طلحه و زبیر و عباس و سعد بن عباد و با صد
 کس مالک بن نویره با صد کس بیعت نکرده بودند چون سعد بن
 عباد و بکر خت و مالک بن نویره با صد کس کشته شدند و حراق
 باب علی و تکذیب شهادت او کردند بعدش ماه علی بیعت کرده
 میگوید که اگر جمله یکصد هزار و بیست چهار هزار صحابه ده کس
 یا پنج کس مخالف میشدند اجماع نمیشد چه جای آنکه مقدار
 پانصد کس مخالفت نموده اند گوئیم کلام آن ملعون همه دروغ و
 باطل است و بیعت کردن انصار و مهاجرین بتو از ثبات است
 و علی چندی که بیعت نکرده بود و عذر آن اظهار نموده
 و آنچه این ملعون ذکر کرده که پانصد کس بیعت نکردند منکر
 کتب و افاض است که نوشته اند که علی قاضی و حسین را همراه
 گرفته خانه بخانه مهاجرین انصار گشته کسی فاقت او نکرد و مگر
 چهار کس مقدار و سلمان و ابوذر و زبیر و بر تقدیر تسلیم آن
 پانصد کس که بیعت ابی بکر نکردند آنها بیعت علی هم نکرده اند
 و علی از آنها بیعت طلب نکرده پس چنانچه یک کس و بیست و
 سه نیم هزار کس که با ابی بکر بیعت کردند بر باطل برزعم و ان
 اتفاق کردند این پانصد کس هم بر عدم بیعت علی با آنها متفق شدند و اجماع

تمام است بر باطل لازم نمیدوان باطل است بیض قرآن و حدیث
 و لازم آید که آنجماعت خیر امت و امت وسط نباشند پس حق همانست
 که علی هم بیعت کرده همان زمان بعدش ماه بیعت کرده و هم صحابا
 بیعت ابی بکر و عمر و عثمان کردند و همیشه همراهشان چها میکردند
 و غنیمت و سر دگر میگرفتند آنها میخواندند پس انکار این اجماع
 مثل انکار اقباب است در صف للنهائس اجماع کو بعد شاه باشد
 منعقد شد و نیز دلیل اجماع که حجت باشد بر حاضر و غایب کتابها
 که بمعاضیه نوشته و آن کتابها بعبارة متعدده در نهیم البلاء
 که اصح کتب و افضل است محمود است یکی از آنها بنا بر اختصار
 نویسم اما بعد فان بعضی یا معاویه یا زمتک و انت با شام
 لانه یا بعضی القوم الذین یا یعوا یا بکر و عمر و عثمان و علی یا ابوجهم
 فلم یکن للشاهدان یختارون لا للغایب ان یردوا انما الشور
 للمهاجر و الانصار فان جمعو علی رجل سموه اما کان لیس رضی
 فان خرج منهم خارج بطعن او بدعت ردوه الی ما خرج منه فان
 ابی فقا لموه علی اتباعه غیر تبیل المؤمنین و لا الله ما تولى
 و نصل جهنم و سارت مصیر این کتاب علی رضی علی است
 بر ثبوت اجماع بر خلافت خلفائمه و آنکه اجماع حجت است
 بقوله تعالی و من یتبع غیر سبیل
 المؤمنین نوله ما تولى و نصله و سارت مصیرا

و آنچه آن ملعون گفته که ابو بکر بت پرستی تا چهل سال پیش
 پیش از اسلام کرده و خمر خورده گویم بروایات صحیح
 ثابت است که ابو بکر در جالبیته هم بت را سجده نکرده و نه
 خمر خورده و نیز بت پرستی پیش از اسلام و خوردن پیش از
 حرمت آن قبیح در عدالت نمیکند قال الله تعالی الذین آمنوا
 و عملوا الصالحات و آمنوا بما نزل علی محمد کفر عنهم سیئاتهم و اصلح
 بالهم و قال لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا
 اذا ما تقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا ثم اتقوا
 و احسنوا و الذین یحب المحدثین و اگر قادم در عدالت می بود اثر
 اصحاب پیش از اسلام بت پرستی کرده بودند آنها را حق تعالی
 خیر امت نمی گفت آقول دیگر بر آن بر صحت خلافت خلفاء اربعه
 آنست که حق تعالی میفرماید و عد الله الذین آمنوا منکم و عملوا
 الصالحات لیستخلفهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و
 لیکن لهم و بنیم الذی رضی لهم و لیسید لهم من بعد خو فهم منا
 یبعد و نمی لایشر کون بی شیتا یعنی حق تعالی وعده کرده است
 مسلمانان صالحان را از شما یعنی از اصحاب که آنها یعنی کی
 از آنها خلیفه سازد در زمین و قوه دهد دین آنها را که حق تعالی
 آن دین را بر آن آنها قبول کرده است و خوف آنها را از کفار
 زدوده امن دهد تا عبادت خدا کنند بتوحید این ایت

دلیل است بر آنکه خلافت خلفاء راشدین حق تعالی آنها را
 خلیفه کرد و قوت داد بقسمی که کسری و قیصر را برهم زدند و غیر
 عرب و عجم را مسلمانان شملت نمودند اگر مذہب روافض حق
 خلف در او عده آبی لازم آید چه بر اعتقاد فاسد آنها علی
 و اشیاع اهل تقیه میکردند و قوه بر اظهار دین حق نیافتند
 و بر جان و مال خود خائف ماندند و نماز که عماد دین است
 از خوف خلیفه ابوبکر و عمر و عثمان میخواندند و آنها را العوذ
 بالله منها کافر میدانستند و علی و خضر خود را کجای عمر داد
 و قرآن تحریف کرده خلفاء را تمام عمر خوانده تا آنکه در ایام
 خلافت خود هم بر خواندند قرآن خود قدرت نیافته چنانچه
 مرتضی که از اکابر علمای شیعه است در کتاب تنزیه الانبیاء
 و الایمه بدان تصریح کرده است و دیگر ائمه نبوت خلافت
 نرسیدند و دین حق را پوشیده بیا آن خود می گفتند
 و ظاہر بدرون چیزهای می گفتند که در اعتقاد فاسد
 آنها کفر است و اگر روافض دعوی بی دلیل کنند که
 انما زاین و عده موقوف بر ظهور مهدی است گفته شود
 که کلمه منکم در قوله تعالی و عدا الله الذین امنوا منکم از آن
 آبی است و نیز قوله تعالی الذین اخرجوا من دیارهم غیر حق
 الا ان یقولوا ربنا الله الی قوله تعالی الذین ان کنناهم

فی الارض قاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف
 و نهوا عن المنکر این آیه صریحست که اتفاق مهاجرین در حالت
 قدره بر باطل نباشد و بر صحت خلافت خلفاء اربعه خصوصاً
 بر خلافت صدیق اکبر احادیث بسیار دلالت دارند که در
 شمشیر بنه ذکر کرده ام اما چون روافض بر احادیث *
 مرویه اهل سنت اعتماد ندارند لهذا ذکر نکرده شد اما اتفاق
 صحابه دلیل قویست بر صحت آن احادیث و مطاعن خلفائش
 که روافض یافته ذکر میکنند اکثر قصیه های مرویه شان
 و روغ و باطل است و بعضی روایات صحیحیه از بدکمانی
 خود بر محامل فاسده حمل کرده اند جواب مطاعن تفصیل در
 شمشیر بنه ذکر کرده ام اینجا همین قدر سخن کافی است
 که جماعتی را که حق تعالی خیر امت و امت دست گرفته و با بقون
 اولون و غیره کلمات لایحسی گفته و ابو بکر و عمر و افضل الجماعه
 باتفاق انها انچه کرده باشند حق و صواب کرده باشند و خلاف
 امر خدا و رسول نکرده باشند از ان جماعت شهود لهم بالخیر
 امر معروف و نهی منکر بظهور می آید کما یشهد به القرآن بکسر
 خلاف امر خدا از انها چگونه بظهور کند و دیگر ملاحظین بر
 اثبات خلافت خلفائش و جو دیگر نقیبات پریشان مذکور
 نمود و مطالبه قویه را بعنوان استدالات خطابه نوشته

و لم یؤمن بر دو جواب آن پیرداخته بیا ذکر احتیاج نشستن
 آن وجود نبود اما از بهر رد و ستوسه شیطان جیم گفته میشود
 یکی از جمله خلاصه کلام ملا حسین آنست که علی دعوی خلافت نکرد
 خلافت ترک نموده و متابعت خلفای شلته نموده باز خلف
 شان خوانده تابست و چهار سال و مصاحبه مناصره شان
 و اطاعت شان کرده اگر این امور طوعا در غیبه بود چنانچه
 اهل سنت میگویند پس خلافت آنها ثابت شد و اگر کربا بود
 و بر دعوی خلافت و ترک متابعت قدرت داشت چند زبانه
 بخواب پاک علی رضی الله عنه راجع میشود و تفاق و ریاء و ارتکاب
 معصیه را قول لزوم چنین تفاق و ریاء ظاهرست و ارتکاب
 معصیه بدو وجهست یکی ترک ایثار الهی چون مامور بوجوب خلافت
 و قد قال الله تعالى فليحذر الدين يخالفون عن امره ان يصيبهم
 فاصيبهم عذابا ليم ذوم اطاعت كفار و قد قال الله تعالى
 يا ايها النبي اتق الله ولا تطع الكافرين والمنافقين و قال الله تعالى
 ولا تطع منهم اثما و كفورا و قال سبحانه ولا تقعد بعد الذکر
 مع القوم الظالمين و قال الله تعالى فلا تقعد معهم حتى يخوضوا
 فی حدیث غیره انکم اذا مشاهم ملا حسین گفته و اگر علی
 قدره نداشت مغلوب بشه و مغلوب بودند شیر خداست بعد
 اقول بن تهریر خطاب نیست بلکه باید گفت که در صورتیکه

مغلوب باشد با وجودیکه بر دین حق باشد و دیگران بر باطل
 لازم آید خلف در وعده الهی حیث ^{قال} ولیکن لهم دینهم الذی رضی
 لهم ولیمیدلنهم من بعد فوفیم امنا و نیز قوله تعالی اکملت لکم دینکم
 و اتممت علیکم نعمتی صادق نباشد روزیکه پیغمبر خدا مبعوث
 شد نبی صلی الله علیه و سلم و علی فقی اد بود و چند کس دیگر هم بود
 روزیکه نبی صلی الله علیه و سلم وفات یافت علی تنها ماند و کسی نداشت
 نکرد زهی تکمیل دین بر قول آن ملعون سیوم اگر علی مغلوب بود
 بروی هجرت کردن از مصاحبه ظالمان اجب بود ترک جواب
 کرد معصیت لازم می آید قال الله تعالی ان الذین توفاهم الملائکة ظا
 انفسهم قالوا فیم کتم قالوا کننا مستضعفین فی الارض قالوا لم کن
 ارض الله و اسعه فتهاجروا فیها ما و لیک ما و لهم جنهم و ساءت مصیر
 و قال الله تعالی ان الذین امنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم
 من شیئی حتی یهاجروا در گریه انا و لیکم الله و رسوله و الذین هاجروا
 الذین یمینون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون لایه
 علی ثابت کرده استدلال بر امامت و عصمت میکنند و
 ازین آیت بسبب عدم هجرت سلب ولایت لازم
 می آید نفوذ با الله من خرافاتهم درین مقام آن ملعون
 خط کرده کلامها مناقض می آرند گاهی میگوید که علی
 خلافت ترک نکرد و کار خلیفه چهار چیز است یکی رشاد سلیم

بتعلیم او امر و نواهی دوم الزام کفار بدلائل و معجزات میوم
 بداد مظلومان سیدن چهارم محافظت عالم کردن علی
 اینمه امور میگرد باز گفته فرضا انهم كانوا متضرعین فی الخلافة
 حسابته و ارشاده و فی امداده و انما ضه اقول ارشاد
 مسلمین بتعلیم او امر و نواهی و الزام کفار بدلائل مختص خلفاء
 نیست کار علماء است بمعصیای به بدان مشغول بودند و بعد
 شان علماء است بدان قیام دارند بلکه آن ملعون میگویند
 که علی تقیه میکرد و در ظاهر خوف اعدا چیزی دیگر میگفت
 و خضیه بیاران خود چیزی دیگر می گفت درین صورت تعلیم
 او امر و نواهی نشد بلکه تخلیط شد و چون انکلاعه اصحاب سوال
 و خلفا را کافر میدانند و علی آنها را متابعت میکرد پس الزام
 کفار کجا بوجود آمد و کرامات و خرق عادات هم از اکثر صحابه
 و از اولیاء امت که همه شان از اهل سنت و جماعت بودند
 بظهور آمده زیاده از حد است و قدر مشترک آن بدرجه
 تواتر رسید انکار ان انکار متواترات است و نصر مظلوم
 از ظالم و محافظت اسلام و اشاعه دین و علوم دین
 بجهاد و با کفار و اقامت عدو و قصاص و فصل خصومات و نصر
 خلفاست از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بظهور نیامده مگر در
 رفاقت و متابعت خلفای ثلاثه پس قول آن ملعون ظاهر بطلان است

و شک نیست که آنچه اسلام شیوع یافته در وقت ابی بکر و عمر و
 عثمان و امی آنحضرت شده بعد از آن سلاطین و امرا بر آن
 تیره گرد آمده اند و آنچه آن ملعون گفته که آنها بنیای
 و ارشاد و امد او علی کرده اند این قول ظاهر البطلان
 نیابت کی متحقق شده مع هذا این قول و صریح اعتراض است
 که دین و مذهب اینهمه یکی بود و نایب مخالفت نیست میکند
 و شخص آمد و مخالفان نمیکند پس تکفیر آنها راجع می شود
 بتکفیر حضرت امیر بخود باشد منها و آنچه آن ملعون قصه بازگور
 کرده همه دروغ و باطل است و در ماده ترک دعوی خلافت
 آن ملعون میگوید که علی تا شش ماه بلکه تا دو نیم سال مخالفت
 کرده و در پنجاه و نالت بار اجماع طاعه قایم نموده الزام میداد
 و بر آنکه در غدیر خم رسول الله صلی الله علیه و سلم را خلیفه کرده بود
 از سنی کس کواهی خواست و یکبار سنی کس کواهی داد و نیز
 دروغ و افترا است و اگر الزام میداد موافقه و متابعت چرا
 میکرد و قول او تا شش ماه بلکه تا دو نیم سال با هم متعارض است
 و در جواب متابعت امیر آن ملعون میگوید که امیر خود فرموده
 که بعد رحلت سرور کائنات مردم مخالفت من نمودند
 اگر آنها را بتبع میکشیدم یهود و نصاری و دیگر کفار
 و منافقین میگرفتند که چه طور پیغمبری بود که یاران او با هم

جنگها نموده بکشدند از ديار اسلام و مسلمين مرتفع شد
 اين جواب باطل و افتراست بر امير چه اين جواب با اعتراض
 يهود و نصاري را تقويه ميکند دفع نميکند اگر چه انها ب
 تقيه علي از اعتراض باز ماندند آنها بگويند که چه طو پيغمبر بود
 که ياران او بپيغمبر مردن او از دين برگشتند و فرموده
 پيغمبر را پس پشت انداختند و با هم نفاق و عداوت دارند
 و چه قسم کلام خداست که بتکميل دين ناطق است و موح
 چنين مردم کرده و الف بين قلوبهم گفته و چه قسم خداست
 که اين قدر خبر نداشت که اينها بعد پيغمبر مرتد خواهند شد
 رضی الله عنهم و رضوا عنه گفته و اوليک هم المؤمنون چنان
 گفته از باطن شان خبر نداشت باز آن ملعون جواب
 ديم از متابعت گفته که اهل حق قليل بودند و اهل بغی کثير بودند
 و خوف الله الغالب از راه جبن نبود بلکه بسبب ملاحظه و
 امر بود یکی آنکه انبيا و اوصيا کاهي بسبب مصالح حنيفه
 اغراض از اهل بيت باطل ميگردند چنانچه حضرت
 رسول صلي الله عليه وسلم در روز حد يديه صلح کردند دين
 هر دو جواب شمران هستند که حضرت علي قدرت بر ترک
 متابعت ميداشت ليکن بنا بر مصلحتي ترک مخالفت کرده
 جاي ديگر آن ملعون ميگويد که حال علي رضی الله عنه

در وقت خلافت خلفاء مثل حال نبی صلی الله علیه و سلم بود بعد حجة
 این هر دو جواب بر تقدیر قدرت علی است بر مخالفت و میگوید
 که بر تقدیر عجز و مغلوب بودن علی بهم قباحتی لازم نمی آید که
 نوح علیه السلام گفت رب انی مغلوب فانتصر و موسی علیه السلام
 گفت ففرت منکم لما خفتمکم و لوط علیه السلام گفت لو ان لی
 قوۃ اداوسی الی برکن شدید و مارون علیه السلام با بنی اسرائیل
 و قتیله گو ساله را پرستیدند قتال نکرد و گفت ان القوم مستضعفون
 و کادوا یقتلونی و حق تعالی در حق سید المرسلین سفیر ماید اذ
 اخرجہ الذین کفروا ثانی اثین فی ہما فی الغار آنحضرت تا دہ سال
 نماز در تنہا نہ میخواند با وجودیکہ علی و دیگر صحابہ رفیق او بودند
 و انبیاء ہم در بعضی حیان مغلوب میشدند حق تعالی در قرآن
 سفیر ماید و یقتلون النبیین بغير حق کی خسرو در یکروز صد پیغمبر
 کشته بود علی اگر مغلوب شد قباحتی بجناب پاک او لازم نمی آید
 اینہما اقول ان ملعون و ابی و باطل است و آنچه فقیر ہند لال
 کردہ جواب آن نمیشود رسول کریم صلی الله علیه و سلم در مکہ
 مغلوب بود و در آنوقت آیتہ الیوم اکملت لکم دینکم نازل
 شد ہ بود و قدرت قتال نہ داشت حیث قال اللہ تعالی
 و اذ کرد اذ انتم قلیل مستضعفون فی الارض تخافون ان
 یتخطکم الناس و در آن وقت آنحضرت مامور بقبال نبود

بلکه مامور بود و بعد مقتال قال الله تعالی لم تر الی الذین قبلهم
 کفوا یدیکم و اقموا الصلوة و اتوا الزکوة بعد از آن مامور شد
 بقتال حیث قال فلما کتب علیهم القتال اذا فریق منهم یحشون
 الناس کخشیة الله و اشد خشیة یس چون کفار قصد قتل
 آنحضرت کردند و انصار را سر برآه دگاری عهد بستند حکم شد
 بهجرت پس آنحضرت باراده قتال را آنجا هجرت کردند قال الله تعالی
 اذ یمکر بک الذین کفروا لیتنوک لیمقتلک و یمخر حوک الایة یمحون
 آنحضرت بقتال مامور شد و کتب علیکم القتال الایة نازل شده
 و قوله تعالی الاتقان فوالکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول و هم
 بد او کم اول مرة آنخشنو بهم فانه احق ان یخشوه ان یتیم مؤمنین
 بعد از آن قتال منوخر شد تا وقتیکه دین کامل شد و ایوم کملت
 لکم دینکم نازل شد و مارون علیه السلام هم وقت گوساله پستی
 از بنی اسرائیل مغلوب بود کادوا لیمقتلوننی فرمود و مامور بقتال
 نبو بلکه موسی او را کشته بود و اصلح و لا تتبع سبیل المفیدین و لوط
 البته مستضعف بود که لو ان بی یکم قوه اداوی الی کن شدید گفت
 و موسی علیه السلام وقتیکه قطعی را خطا گشت در آنوقت نبی شده
 بود و مستضعف هم بود کسی از یخضرات با وجود کمال ضعیف
 سابقه کفار نکرده و موافقه و مناصره شان ننموده و حاکم
 مغلوب مقتول شدند یا هجرت کردند علی رضی الله عنه اگر قوه قتال داشت

که قال منوخ نشده بود اگر مغلوب بود و هجرت میکرد یا مقتول
 رسول کریم در وقت مغلوبی اگر چه در وقت مغلوبی نماز
 خفیه بخواند متابعه و مناصرة کفار نکرده و آنچه آن ملعون
 میگوید که موافقه علی با نفع صلح حدیبیه بود صلح حدیبیه را
 اینجا چه مشابهت در حدیبیه آنحضرت مستعد جنگ بود و از صجاء
 بر جنگ قوت بیعت گرفته بود و قال الله تعالی لقد رضی الله

عن المؤمنین اذ بیایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم
 فانزال سکینه حق تعالی او را از قتال باز داشت حیث

قال هو الذی کف ایدهم عنکم و ایدکم عنهم بطن مکة من بعد
 ان اظفرکم علیهم و حکمة در منع از قتال ان بود که فرمود

لو لارجال مؤمنون و نساء مؤمنات لم تعلموهم ان تطعنوهم
 تنصیبکم منهم مغربغیر علم لهذا آنحضرت بکرم خدا صلح کرد و صلح

کردن با کفار عند المصلحة جایز است حیث قال الله تعالی
 و ان جنوا الاسلام فاجنبوا و توکل علی الله لیکن متابعه و مناصرة

و موافقت کفار حرام است قال الله تعالی یا ایها الذین
 آمنوا لاتخذوا اباکم و اخوانکم اولیاء ان استجوا لکفر علی

الایمان و من یتولهم منهم فانه منهم رسول کریم صلی الله
 علیه و سلم در حدیبیه متابعه و موافقه با کفار نکرده و مصافحه
 علی را با صحابه مثل انبسی با کفار پیش از هجرت یا در صلح حدیبیه

شایسته دادن اثبات متابته و موافقت نبی کردنت مکرار
و این کفر صریح است کما لا یخفی و باز آن ملعون گفته که علی دقت
خلفاء ثلاثه قتال نکرد تا اهل حق بسبب قتل مقتول نشوند و است
ایمان مرتد نکردند لهذاست و چهار سال حال او قتل حال
نبی بود سیزده سال پیش از هجرة و پنج سال بام خلافة
او مشایسته ده سال آنحضرت بود بعد هجرة که دما از رز و گار
کفار بر آوردند علی بعد فراغ از قتال طلحه و زبیر چون
متوجه جنگ صفین شد عرض لشکر خود دیده فرمود گشت
انتظار بده اکثر یعنی بعد کثرت لشکر قتال کو اقول واضح کردم
که مشایسته دادن صحبه علی با صحابه بصحبه نبی با کفار کفر
صریح است و مشایسته دادن قتال علی با باغیان بقتال
نبی صلی الله علیه و سلم با کفار نیز باطل است اگر این قتال
مثل آن قتال می بود امیر المومنین حسن علی السلام بامعاء
صلح نمیکرد و ترک خلافة کرده خلافت بوی نمیکند اشت
چه کثرت انصار در آنوقت موجود بود کسانیکه همراه علی
بودند همراه حسن مجتبی نیز بودند و حسن مجتبی در شجاعت دین
و علم و دیانت مثل پدر بزرگوار خود بود و برند هم
بود و معصوم بودند رسول صلی الله علیه و سلم همچاگاه تنه
کفار نگردیده نه در حالت ضعف نه در حال قوه حسن مجتبی

قوة چرامتایسته کرده این دلیل صریح است که باغیان مسلمان
بودند و خلافت معاویه گو بهتر نبود لیکن جایز بود و لهذا
علی رضی یاران خود را فرموده اصحابنا تقابل اخواننا فی

الاسلام علی ما دخل فیہ من الزیغ والاعوجاج و الشبهة
والتاویل و از اینجاست که علی رضی الله عنه از سبب منع
فرموده کذا ذکر الرضی فی نیج البلاغة و رسول کریم
صلی الله علیه و سلم در حق حسن فرموده ابی بنی هذاسید
لعل الله یصلح بین قسطنین عظیمتین من المسلمین دیگر آن ملعون
میگوید که ابو بکر در جنگ احد و حنین گریخته و عمر و عثمان
مواضع عدیده گریخته و فتح هم عروه بنام آنها نیست اقول
ابو بکر و عمر و جنگ احد و حنین بابت قدم ماند اندکاهی
نگریخته اند و شجاعت شجین سابق مذکور شد بلکه تمام صحابا
شجاع بودند قرآن و دیگر تواریخ اخبار بر آن دلالت دارد
قال الله تعالی لکن الرسول و الذین امنوا مع جاهدوا بانفسهم
و انفسهم و دمرتبه که شکست اسلام افتاده یکی روز احد
دویم روز حنین بابر زجر بود از حق تعالی حق تعالی و مرتبه
بخشید روز احد رسول خدا صلی الله علیه و سلم جماعتی
بر مقامی هم نشاده ساخته فرموده بود که از اینجا حرکت نکنید
فتح باشد یا شکست چون لشکر کفار نیز میت یافت و مردم

متوجه غنیمت شدند آنها هم متوجه غنیمت شدند باین معصیت
 لشکر شد قال سران الذین تولوا منکم یوم النقی الجحان
 انما استزلهم الشیطان بعض ما کسبوا ولقد عفا الله عنهم ان یسغفروا لهم
 و روز حین چون کثره لشکر اسلام دیدند در نفس بعضی
 بر ابنوی لشکر نظر افتاد حق تعالی عجز بشر ظاهر کرد قال سران
 اذ اعجبتمکم کثرکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض
 با رحبت ثم ولیتهم مدبرین ثم انزل الله سکنته علی رسولہ
 و علی المؤمنین دیگر آن ملعون کلام امام شافعی و مولانا
 رومی و مولانا عبد الرحمن جامی ضعیف است عنہم بر صحتہ سبب
 خود سندی آمد قال شافعی لو کان الی رفض حبیل
 محمد فلیت هذا الشقلان الی رفض و بہین معنی جامی
 گفته فرمود کہ در رفض حب آل نبی و رفض فرض است بزرگوار
 و مولوی روم میفرماید بیت تو بتاریکی علی را دید و
 زان سبب غیری برو بگزید و بعد آن ملعون در مشنوی
 مولوی قصہ حضرت معاویہ کہ با شیطان بعین بیان نموده
 ملاحظہ کردہ کہ او را حال المؤمنین گفته این ملعون از بسکہ با
 باطن است بل ان علی قلوبہم ما کانوا یکسبون از خیرت
 قدر علی و غیرہ اصحاب نشاختہ آنها را نسبت ریاست
 و غیرہ متاع دنیا با ہم مغاور و دشمن خیالی کرده است

او در حقیقه همه یک اند و کلام شافعی جامی عین مذهب
 اهل سنت است که انکار از لفظ نیست بلکه انکار از عقاید فایده
 آنهاست اگر رفض عبارت از حب اهل نبی می بود اهل سنت
 و جماعت باین اسم احق می بودند که با جمیع آل نبی محبت دارند
 نه روافض که سوخته و دوازده کس با همه شان عداوت
 دارند و تکفیر میکنند بلکه او که در کلام شافعی مدعی موضوع است
 برای انتقار ثانی لاجل انتفاء الاول آنرا آن ملعون ملحوظ نموده
 یعنی عبارت شافعی آنست که رفض که مبنی بر اهل حق است
 عبارت از حب آل نبی نیست و آنها حب دارند اگر می بود باید
 نام سنی میشدیم نه آنها ملائین گفته که بدیه شیعه امام معصوم
 می باید حضرت امیر است و چهار سال نماز پیش خلفاء ثلاثه خوانده
 پس نماز آن حضرت ثابت و چهار سال فاسد شد آن ملعون
 بگوید که ملاحظین در فهمید غلط کرده عصمت نزو آنها و ایمان
 بعضی خلیفه نبی شرط است نه در پیش نماز آری در پیش نماز بندگان
 از کبار شرط است آقول هنوز التزام باقی است که آن ملاعنه
 تکفیر آنها میکنند پس نماز البته فاسد و آنچه آن ملعون بگوید
 که حضرت علی فاتحه و سوره میخواند و ثلاثه از مانند ستون
 مسجد سید است این قول باطل است و مثبت ریا و نفاق بر آن
 جناب منزله ازین صفات ارکان نماز قطعه فراموش نیست متابعه

در رکوع و سجود و قیام و قعود و مصلی را با غیر مصلی البته مفید
 نماز است و مشابهت با ستون مسجد دان هر یان است چون
 مسجد رکوع و سجود نمی کنند و دیگر ملاحضین گفته که شیعه میگویند
 که ده سیپاره در حق علی نازل شده بود و آنرا اصحاب بنیان
 کردند و درین مقام آن ملعون گفته که این سخن غلط است محمد بن
 بابویه قمی گفته که قرآن منزل همین سی سیپاره اند گویم این
 اعتراف مذہب اهل سنت ثابت شده که درین سی سیپاره هرگز
 ذکر امانه و عصمت ائمه نیامد باز آن ملعون میگوید که قرآن
 بی تحریف نزد ائمه اثنا عشر است در حق مهدی ظهور خواهد
 این مناقض قول سابق است و انکار قوله تعالی و انما له محافظون
 لازم می آید که حفظ الهی منافی تحریف است دیگر آنکه اگر ائمه
 مخفی کردند ترک تبلیغ مستلزم و بعدوان لم تفعل فما بلغت
 رسالت لازم آید و نیز آن قرآن که قرآن بعد قرن زیاده
 از یک کس اوستی آن نباشد متواتر نباشد و خراجا و موجب قطع
 نیست خصوصا در مقابل و دعوی عصمت ائمه بی دلیل است
 دیگر افترا می آن ملعون است که میگوید که در تفاسیر اهل سنت
 موجود است که در قرآن بودیها الرسول بلغ ما انزل الیک
 من ربک ان علیا مولی المومنین عثمان اثر ا حذف کرده دیگر
 آن ملعون میگوید که ابو بکر و عمر و عثمان را بعضی علماء منافق میگویند

و بعضی میگویند که مرتد بودند و بعضی گفته اند که صحابا قاصد
 فاجر بوده اند اقول علماء را و افضل که مثل علماء یهود و
 نصاری انکار حق و نبوة محمد صلی الله علیه و سلم میکنند
 کمثل الحمار یحمل اسفارا هستند و علماء دین جماعه صحابه را
 بمقتضای آیات قرآنی که سابق مذکور شد افضل از جمیع
 ناس بعد انبیا میدانند و از جمیع صحابه خلفاء را رابعه را افضل
 میدانند چرا که چنانچه بتواتر نبوة آن سرور علی السلام
 ثابت شده بهمان تواتر ثابت شده که اینها از دیگران در
 اسلام و رفاقت آنحضرت در حالت مغلوبی سبقت بودند و عترت
 صحابه با فضلیه اینها متواتر ثابت شده است حق تعالی
 رسول کریم را بر حال منافقان گاه ساخته بود و فرموده ما کان

الله لینه المؤمنین علی ما انتم علیهم یمیز الخبیث من الطیب
 و آنحضرت را از اطاعت منافقان منع کرده و حکم کرده

بجهاد و تغلیظ بر آنها قال الله تعالی لا تطع الکافرین المنافقین

و قال الله تعالی یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم
 اگر آنحضرت را از حال منافقان علم نمیدادند تکلیف الاطاعت
 لازم آمدی و آنحضرت ابو بکر و عمر را در برابر امر شیر و ذریع
 داشته اند و در مرض موت باینکه خلق که آنحضرت خود میکرد
 ابو بکر را نایب خود کرده پس سیکه اینها را منافق گوید یاد

فضل آنها منکر نبوة آنحضرت باشد و منکر قرآن باشد و کفره
 رفضه که دعوی از تداو این حضرات میکنند نیست باریب
 خلاقه و عدم ایمان شان بامت علی سابق مذکور شده که
 اگر ایمان بامت علی رکن ایمان باشد و در قرآن مذکور نیست
 پس قرآن تبیاناً بکل شیء و تفصیل کل شیء نباشد پس دعوی
 ارتداد هم باطل است و ارتداد ایشان مستلزم ارتداد جمیع
 اصحاب است که قرآن از مدح شان عموماً و خصوصاً و عدول
 آنها به بیعت مملو است اسلام بسی ایشان شیوع یافته و مرتدا
 ایشان قتل کردند با وجود این اخبار متواتره دعوی
 بر ایشان هم مثل انکار نبوة است اگر فضایل تشخیص که از
 اخبار متواتره ثابت شد بعد بهمه نقاق بایرند از ممکن شد
 فضایل علی باین اخبار چگونه ثابت شود کتب روایات و کتب
 قرآن مذهب است عبدالله بن سبا و غیره منافقان که بنا
 رفض نهادند غرض شان همین بود که شک در ایمانیات
 مسلمانان قدیرید و نوان بطفوا نوارسه با فواهم است

مشم نوره و لو کره الکافرون لولا اذ سمعتموه قستم
 ما یکون لنا ان نکلم بهذا سجا تک هذا بهتان عظیم عظیم
 الله ان تعودوا المشکله ابدان کستم مؤمنین قلت لکنهم عاودوا
 المشکله بل اغلظ منه حیث نسبوا اخیار المسلمین للکفر

پنج فهاهم بمؤمنین غرض در بد گفتن صحابه قرآن لازم می آید
 خصوصاً بد گفتن خلفای ربویه را که آنها سابقانند در اسلام
 و ستوده حق اند جل شانہ قال بنہ تھا و السابقون الاولون
 من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی اللہ
 عنہم و رضوا عنه و اعد لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالد
 فيها ابد اذ انک الفوز العظيم مذہب افضل است کہ ہوئے
 چہاں کس ابو ذر و مقداد و سلمان و عمار دیگر مسلمان
 و عامہ صحابہ سابقین لا حقین ابد میگویند چون بطلان این
 قول از قرآن الظہر من التمثیل بود اینجا این ملعون مذہب خود
 گذشتہ اعتراف نموده کہ چاکس از اصحاب خصوصاً
 خلفاء اشدین را بد گفتن رؤیت و در اصحاب بد و ن
 بان چہاں کس ناصران احد و خیبہ و حنین را ضم کرده و از قید
 ناصران و در عجم فاسد خود قومی را کہ روز احد و در حنین
 اتفاق فرار افتاده بود خارج کرده حالانکہ طلحہ از کاملترین
 ناصران روز احد بود کہ دست او را در محافظت نبی صلی اللہ
 علیہ وسلم روز احد افتد زخم سیدہ بود کہ شل شد بود
 و از کار رختہ بودہ این ملعونان طلحہ و زبیر شہید آنرا کافر
 میگویند و حق کہ روز احد گرختہ بودند در حق آنها نازل شدہ
 انما استزہم الشیطان بعض ما کتبوا و لقد عفا اللہ عنہم کوبان آیت

بر عفو دلالت دارد و انکار کرد و در حق غازیان یوم خین
 فرموده لقد نذرت لکم فی موطن کثیرة و یوم خین از
 عینکم کثرتم فلما علمتم شتاء ضاقت علیکم الارض باز
 تم ولستم مدبرین ثم انزل الله سبکته علی رسولہ و علی المؤمنین و انزل
 جنود المخر و ما و عذب الذین کفروا و ذالک جزاء الکافرین
 کما انیکم روز خین سببند اگر کثرت و نظر بر سبب گر ختیه بودند باز
 بآن حضرت جمع شدند و جهاد کردند و کافرانرا کشتند و بشارة
 بنزول سبکته و صدق بآن یافتند پس همه ناصران آنحضرت بودند
 و در جنگ خبر کسی گر ختیه بود و نیز ضم کرده بآنها اهل حدیبیه را که کثیر
 و چهار صد کس بودند و قدر رضی الله عن المؤمنین و بیابونک تحت
 الشجرة فعلم ما فی قلوبهم الایة و مدح شان نازل شده ابو بکر و عمر
 قطعا و جنگ بدر بودند که حق تعالی در حق شان فرموده الذین
 آمنوا و ما جردوا و اوفوا فی سبیل الله و الذین اؤوا و انصروا
 اولئک هم المؤمنون و خدا و جنگ احد و خین و ثبات قدمان
 بودند و در جماعت گریختند گمان در بقیع رضوان هم ابو بکر
 و عمر قطعا بودند و عثمان را رسول کریم در آنوقت بکفر ستانده
 و وقت بقیع رسول کریم دست خود را بر سوت دویم از طرف
 عثمان زد و گفت بذا ید عثمان بجهة انک کمال و ثوق دشت فکانت
 ید رسول الله علیه و سلم خیر من ید و نیز ضم کرده اصحاب صفه را که جماعت

کثیر بودند ابوهریره از آنها از کترین فی الحدیث بودند این کبار
 صحابه که کثیر الصلحه بودند کم کسی این اعتراف بیرون نمانده باشد
 و اجماع این همه مردم بر خلافت خلفای ربعه شده که مهاجرین
 و انصار بودند و کسی ینها وقت وفات رسول الله صلی علیه و سلم
 با علی بیعت نکرده بعد شهادت عثمان با علی بیعت کردند و اجماع همین مردم
 که بابی بکریعت کرده بودند علی بر خلافت خود در کتب بمعاضیه نوشته
 حجت گرفته احادیث کتب اهل سنت پیشتر از همین جماعه مرویت از دیگر
 کتب اهل سنت ثابت شد و بدگفتن ابی بکر و عمر بدگفتن جمیع اصحاب
 و تکفیر آنها تکفیر جمیع اصحاب و آن ملعون گفته که خلفا را شدین
 دو از ده امام اند بحکم حدیث یکون بعد اثنا عشر خلیفه من الیک
 اولهم و آخرهم مهدی گویم حدیث اثنا عشر خلیفه آنچه بدرجه صحت
 رسیده است از ان لفظ من الیک یعنی اولهم و آخرهم مهدی نیست
 موضوع است حمل این حدیث بر ائمه اهل بیت ممکن نیست که خلافت
 عبارتست از قیام با امر امت بجهاد با کفار و اقامه حد و نفیر
 و جمع و تقسیم غنائم و ترویج شرایع و انحضرت کوششین مانده اند باین
 امور قیام نداشتند خلفا را شدین همین ابی بکر و عثمان علی اند که حد
 انخلافت بعد از ایشان سنت بران لالت دارد و قوله تعالی و عاهد
 الذین آمنوا منکم و علموا الصالحات لیستخلفنهم الا قوله تعالی الذین
 اخرجوا من ديارهم یفرحون الی قوله ان کننا هم فی الارض اقاموا الصلوة

الایة چنانچه سابق گذشته بر آن لیل است که آنخلا مستلزم مکن
 دین مرضی خداست و امن و زوال خوف و تمکن شان مستلزم اقامت
 صلوة و ایثار زکوة و امر معروف و نهی از منکر است و خود ملعون
 قایل شد علی مرتضی در ایام خلافة خلفای ثلثه دین مرضی خدا را
 رایج ساختن بقدر نداشت و خایف بود در ایام خلافت علی
 خلاف و نزاع با معاویه مانند مکن و زوال خوف دست نداد و
 خلافت را گذاشت و امام حسین شهید شد و دیگر ائمه کوشش نداشتند
 و دین مذهب خود ظاهر میکردند و خفیگیست و میگفتند للبدع
 اذان امام محمد مهدی تا الآن بخوف عدا مخفی است بنیان میگويند
 که محمد مهدی پید نشده است اگر پیدا خواهد شد بر مذهب خواهد بود
 و روافض میگویند که بخوف عدا مخفی است هر گاه مدد گاران را
 بهم خوانند رسید ظاهر خواهد شد و دین حق را رواج خواهد داد و
 یقین است که درین وقت روافض نیز با موجود اند پس انبیاء را
 شیعه و مدد گار خود نمیدانند که ظاهر نمیشود پس مذهب ایشان
 باعتراف ایشان مذهب امام نیست و هوالمقصود دیگران میگوید
 که بر تقدیر که آنها قابل لعن نباشند پس مجتهدان شیعه در اجتهاد
 خود خطا کردند و مجتهد مخفی را نزد اهل سنته اجر سهیل را عین آنها
 ما جورست آن ملعون سلیم این مقدمه گویا خواج را که جناب تصور
 لعن میکنند ما جور گفته که بزعم فاسد او مجتهدان مخفی هستند

و در حقیقه آن ملعون با وجود دعوای اطلاق ترکیب اهل سنت و کتب
 روافض انتقد نه فهمیده که اجتهاد عبارت از استنباط
 مسایل از عبارت نص و اشاره دلالت و اقتضا و مسایل
 قیاسی از کتاب سنت و اجماع با ترجیح نصوص که در ظاهر متعارف
 باشد بعضی را بر بعضی تاویل بعضی نصوص بر آن دفع تعارض
 بعد بذل جهد و تحقیق حق نه بنا بر تعصب بر الزام خصم و آنکه
 شخصی خلاف نص کتاب یا سنت یا اجماع سلف صالح حکم کند یا بی
 ضرورت نص از معنی ظاهر گردانیده تاویل کند این کفر است
 یافتن اجتهاد نیست و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
 و قوله تعالی یحرفون الکلام من بعد ما وضعه مراد همین تاویل بی سبب
 بدگفتن ادنی سلمان جایز نیست بدگفتن کسانی را که افضلیت
 شان بتواتر و نصوص اجماع ثابت شد البته کفر است حق تعالی
 در حق ابی بکر گفته ولایاتلوا لوالفضل منکم و السعة ان یؤتوا و
 القرنی و المساکین المهاجرین فی سبیل الله و قتیبه مسطح در قضیه
 افک ترکیب شده بود و پیش از آن ابو بکر او را طعام و کسوة
 میداد و بعد از آن قسم خود که او را ندیهم و او از اقربان ابو بکر بود
 و سکین مهاجر بود و از نزول این آیه ابو بکر بر روی نفقه بدستور
 سابق جاری شد هر چند این آیه بصیغه عموم لیکن در سابق آیه
 از سابق و لاحق و شان نزول ظاهر است که ابی بکر از اولی الفضل یعنی

اینانیکه از جمهور صحابه بهتر بودند ابو بکر از انجاعت بود کمالا نحفی
 دیگر اگر چون حفصه رسول صلی الله علیه و سلم بابت تحریم ماریه قبطی
 بر خود نذر عایشه از غایه فرح طاعت ضبط نداشت ظاهر کرد این بیت
 نازل شد ان تتوبوا الی الله فقد سغت قلوبکم و ان تطا بر علی فان الله

هو مولاه جبریل و صالح المؤمنین اینجا هم لفظ صالح المؤمنین
 عام است لیکن بود نص ابی بکر و عمر اند که ابی بکر عایشه و خنجر
 عمر حفصه دختر

خود را از جبر و تادیب نمودند و آیه لا تخرن ان الله معنا
 و میچندها الاتقی الذی سابق مذکور شده و الله اعلم و دیگر
 ان ملعون گفته که سابق در اسلام حضرت خدیجه و حضرت امیر و
 بنی هاشم اند آری چون ساله آنحضرت عموم گرفت آنحضرت تبوه
 خود پیش بیگانگان اظهار نمود اول ابو بکر بتائید قول خیم
 که از روایات جناب محمّدی شنیده بود ایمان آورد و نسبت عمر و عثمان
 در اسلام سابق بود و نسبت حضرت امیر سابق گفتن چهل است
 قول از سبقت اسلام خدیجه و زید و علی رضی الله عنهم اهل سنت
 انکار ندارند و در سبق بودن سلام ابو بکر بر اسلام علی اهل اسلام
 و بر تقدیر تسلیم سبقت سلام علی بر ابوبکر و غیره کذب قول امیر است
 آن بزرگ اطلاق السابقون الاولون من المهاجرین بر انجاعت
 ثابت کرده است و صحیح و مشهور است که از زمان سبق خدیجه که بکشت
 و از طفلان علی مرتضی و از مردان ابو بکر و زید بن حارثه و بلال

بعد از آن رهان نزدیکی بدلتابی بکر عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن
 ابی وقاص سعید بن زید و عبد الرحمن بن عوف ایمان آوردند بعد از
 حمزه بن عبد المطلب و غیره ایمان آوردند و در عرصه شش ساله یکی
 و نه کس ایمان آورده بودند و مؤمنان ضعیف بودند و از خوف کفار
 مسلمان خفیه نماز میکردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جنت
 الهی عا کرد که آیهی من مرا با بعد العمرین قوه ده یعنی عمر بن الخطاب بن
 الحکم که ابی جهل نامور شد سادات از بی نصیب شدن الخطاب بن
 اسلام آورد و اول فتح اسلام همین شد اسلام قوت گرفت و مسلمانان
 نماز علانیه خواندن گرفتند و کفار گفتند الیوم انتصف منا یعنی
 ما نصف شدیم و آنچه گفته که پیشتر از ابی بکر اکثر بنی هاشم ایمان
 آورده بودند نیز دروغ است و آنچه گفته که ابی بکر بتائید قول منجم ایمان
 اینهم غلط و دروغ است آری ابی بکر در شام از اهل کتاب شنید بود
 که بنی ایزمان مکپی پیداشده و چهره ابی بکر دیده گفتند که تو وزیر
 او باشی درین صفت ابی بکر نیت بلکه منصبیت بد و وجهی آنکه
 بزرگی او از کتاب الهی توریة و انجیل ثابت شده چنانچه حق تعالی
 میفرماید مثلهم فی التوریة و مثلهم فی الانجیل دویم آنکه اول ایمان
 ابی بکر توریة و انجیل ثابت شده بعد از آن محمد صلی الله علیه و سلم
 فکان له کفیلین بن الجران یعنی ایمان این حضرات در آنوقت که اسلام
 ضعیف بود مسلمانان از دست کفار در رنج و عذاب بودند و عمر

کرده نفاق را انجا احتمال نبود و دعوی ارتداد بر آنحضرت بعد از آن
 که آنقدر خفا کشی با بر داشته با بیاری خونهای خود و بذل نفس و اسرار
 خود زرع اسلام بکمال رسانیدند بی دلیل است و لیبست بر ارتداد
 آن ملعون سبب زد او آنها رفصه فخره ظاهر نمیکند مگر عدم ایمان
 شان بامه و خلافت علی و امامت ثابت نمی شود بکتا البه و ایمان بامه
 جز ایمان گفتن نباه فاسد است بر فاسد دیگر احادیث در مدح علی
 مذکور میکنند از سنت بسیار احادیث صحیح در مدح آنحضرت و از مذکور
 علی امر تبیه سالت ثابت نمی کنند و لفظ امام بر علما مان آنجا بطلان
 می کنند اما بآن معنی که از انکار ختم نبوة لازم آید نمیگویند و آنچه
 آن ملعون حق معاویه گفته بعضی از ان افتر است و بعضی از ان
 موجب کفر است و لهذا علی رضی الله عنه گفته خواننا بغوا علینا و چون
 اسلام معاویه و صحبت او با رسول الله صلی الله علیه سلم ثابت است
 اگر چه از مهاجرین نباشد پس بد گفتن او روا نباشد بقوله صلی الله
 علیه سلم الله فی صحابی ملاحین میگوید در شرح عقاید مذکور است
 که محمد بن کعب قرطبی پرسید که چه میگوی در حق اصحاب سوال
 صلی الله علیه سلم گفت همه اصحاب از اهل حبت اند محسن شنبه یاسر
 بدلیل قول تعالی السابقون الاولون من المهاجرین الانصار الا یہ ملعون
 میگوید این قول در شرح عقاید نیست گویم این چنین اقول از اصحاب ثابت
 بسیار منقول اند که در شرح عقاید نباشد اما این آیت بر جمیع صحابه

دلالت ندارد بلکه مختص است بهماجرین و الاضرار دیگر آیات
 برین مبسوطی دلالت دارند کی آنکه حق تعالی میفرماید ثم اوتینا الکتاب
 الذین اصطفینا من عباده فامینهم ظالم لنفسه من هم مقتصد منهم من
 بالخیرات باذن الله ذلك هو الفضل الکبیر جابر بن عبد الله
 الایة دوم قول تعالی و اخرون عترفوا بذنوبهم خلطوا عموما الحی
 و اخر سیما عسی السدان یوب علیهم ان الله غفور رحیم تیم قول تعالی
 لا یتوبی القاعدون من المؤمنین غیر اذلی الضرر و المجاهدون
 سبیل الله باموالهم و نفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم و نفسهم علی
 القاعدین رجة و کلا وعد الله الحسنی چهارم قول تعالی لا یتوبی
 شکم من النفاق من قبل الفتح و قال اولئک انهم درجه مرتبه و قائلوا
 و کلا وعد الله الحسنی این آیات میرساند بآنکه جمیع صحابه را حق تعالی
 و عدّه هشت کرده ظالم نفس شمرند یا مقتصد یا سابق یا خیرات
 جاهد فی سبیل الله کرده ششند یا نه قبل فتح ایمان آورده باشند یا بعد
 نمون میگوید که ابو بکر را برای هفت اسلام صدیق میگویند چرا
 و علی و زید را نمیگویند گوئیم این سنت صدیقیه مختصه با بکرند از حد
 حق تعالی در قرآن من النبیین الصدقین صیغه یک جمع از فضلیه و با جاد
 و اجماع ثابت شده بعد از او را صدیق اکبر میگویند علی بن ابی طالب
 در کشف الغمّه فی معرفه الایدیه را خبر کرده که شعبه سنی بران اتفاق دارند
 روایت کرده که امام جعفر صادق پرسیده شد که حلیه سیف روایا

عن ابن النضر

بجمع

یانه گفت روا باشد ابو بکر صدیق سیف خود را بمقره حلیه کرده بود
 راوی گفت که نو اورا صدیق میگویی امام از جای خود بر جست
 نعم الصدیق نعم الصدیق هر که اورا صدیق نداند خدا اورا تصدیق
 نکند در دنیا و آخرت و در احادیث صحیحہ اطلاق به صدیق در
 ابی بکر آمد و در علی هم آمده همچنین در دیگر صفات اکثر صحابه نیز
 یکسان بودند اما بعضی به بعضی القاب ممتاز شدند لهذا نامو شد
 بصدیق و فاروق و ذالنورین مرتضی دیگر درین فصل آملو
 بسیار نامعقول گفته دروغ صریح است احتیاج روا آن نیست چشم
 و مثل المهاد ملاحین گفته که مرتضی رضی الله عنه با خلفای ثلاثه خلافت
 داشت گویم این امر بتواتر ثابت است و مخصوص مرتضی علی رضی الله
 بر فضیلته شان ناطق است تفضیل آن در پیشتر ذکر کرده ام و قوالها
 و الف بن قلوبهم لوانقمت لانی جمیعاً ما الف بین لکن شد الف بینهم
 عدل است پس انکار آن کفر است بلکه قوله تعالی الله ان یجعلنیکم
 الذین عادتم منہم مودۃ و التذقیر و الله غفور رحیم دلالت دارد
 بر آنکه دیگر مردم که در آنوقت ایمان نیاورده بودند و یا مسلمانان
 عداوت داشتند چنانچه ابوسفیان را عکرمه بن ابیجیل و صفوان بن امیه
 با آنها هم مودۃ پیدا شو و علی را که در کلام الهی مودۃ حصول آن
 کافر اخصی چه میگوید تکذیب قرآن میکند ملاحین گفته که حق است
 خلفاء اربعه کرده محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار حارب

بینیم تریم رکعاً سجداً علماً یا ویل الذین معه بانی کبر و اشد ایه علی الخار
 بعد و چهارمینم را بشماریم رکعاً سجداً را بعلی آن لمون میگوید
 که این نیز از یکی فعلی است سلم و ایما و صحابه منقول نیست
 تا دلیل است استدلال بدان صحیح نیست و نیز ترکیب نجی مقتضی
 این تاویل نیست الذین معه مبتداست و اشد ایه علی الخار و چهار
 بینیم و تریم رکعاً سجداً و منقولین است و در خوانا هر چهار اخبار
 مترادف اند از مبتدا شخصی مراد داشتن از خبر اول شخصی دیگر و از
 خبر ثانی شخصی دیگر ثالث دیگر مراد داشتن بولاق عربیه دست
 نیشود و غیر از جمعا و دیگری اختیار نخواهد نمود اقول این بیت در مدح
 جمیع اصحاب است مخصوص هر چهار خلیفه نیست لیکن استدلال بدان
 تمام است چرا که وجود این صفات که حق تعالی مذکور کرده
 در آنحضرت بوده اتم و اکمل بود و بتواند ثابت گشته و آنچه آن
 لمون میگوید که ز مبتدا شخصی بگیرد و میدانند و از خبر شخصی
 دیگر و از ثانی و ثالث دیگران این از حاققت و غلط فہمی عظاماً
 بحاققت منسوب میکنند این قول که لا عین یفقد مبارک بن فصالحه رضی اللہ
 از من بصری روایت کرده است و در علم عربیه منخلق معین است که از
 مبتدا که موضوعی باشد و لایحی شد و از اخبار که محمولات می باشد
 صفیهاست و صفات و چون بر جماعتی حکم میکنند انہم جابر است
 کہ بعضی صفات کہ اخبار واقع شده اند در بعضی افراد ان جماعت

که مبتدا واقع شده بقوة ظهور گفته و در بعضی افراد بعضی صفات
 دیگر باین جهت میگویند که این صفت اشارت است بوی فلان کس
 نمیگویند که مراد ازین فلان کس است تخصیص چه در اخبار سوانح
 صفات ذوات هرگز مراد نمی باشد و کلام الذین معه که مبتدا و افعال
 مراد ازین ذوات جمیع اصحاب رسول اند صلی الله علیه و سلم که جمیع صفات
 موصوف اند و تقریریه و انجمل باین صفات مدح و اند لیکن چون
 بوصف معینه تعبیر کرده شدند در عقد وضع هم معنی حل مستقاد
 می شود و وصف معینه ان سرور در ایی بکرم قوی بود از روز بعثت
 بلکه پیش از بعثت هم در رفاقت آنحضرت بود بسبب کمال ظهور این صفت
 حسن بصری و غیره این کلام اشاره بسوی ابی بکر و شقیه علی
 بر کفار این صفت در هر بسیار بقوة ظهور کرده که چون سلام و را
 گفت لا تعبد الله سر العبد ایوم و روز بدیکشتن ساری مشوره
 داد و ابوبکر ترجمه و اخذ فدیه گفت و حق تعالی موافق مشوره عمر
 نازل کرد که لا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم
 و رسول فرمود صلی الله علیه و سلم که حال عمر در صحابه مانند حال
 نوح است در انبیا که گفته را لا تدع علی الارض من الکافرن
 دنیا را و حال ابی بکر نشان حال عیسی است که گفته من تبعنی فانه
 شی و من عصانی فانه شجر و ریم و صفت حلم و رحمة در عثمان
 مشهور است و صفت زهد و عبادت در علی مرتضی لهذا صحت

باری صفا اشارت محضرت گفته اند نه بآن چه که معتز فرموده عن ابن عباس
 قال محمد رسول الله والذیر علی ابوبکر اشدا علی النصارى وحرر عامر منهم عثمان ابرهه کما سجد
 علی یثرب وفضلا من شیخ وخر واما طلحه ویزید با هم وایم هم من السجود عبد الرحمن بن
 عوف و من خلد ابی قاص عقیقه بل کجیح ذاکل شلم و الاصل کنی آخره شطاه
 فانه با بکر فاستطاع بمر فاستحو علی فتو بشان حبیب الزریع کینه ییهم النصارى
 و الله اعلم ان من وکلا الکتاب من غیره واجر اعطایا صیاحی صلی الله علیه وسلم
 تر من سران بن عباس چنین گفته اند و دیگر ماحسین انچه گفته کلمات رسولی اند
 است لکن آن ملعون انچه گفته همه دروغ و باطل و نفوس ذکر آن جوانان افاضت
 وقت است که قول ماحسین که اهل سنته بسیارند دلیل است بر حقیه شایع که برین
 قوله کما وحدثنا الذين ينو انتم وکلا الکتاب استخلفهم في الاصل استخلف الذين
 من قبلهم لیکن یهم وینهم الذی انقضی لهم و یسیدهم من بعد خو فم انما دلیل قاطع است
 و آن ملعون جواب این گفتنی است با قدر اماره و مثال و را که کنی زلفا من بود و مجتهد
 نشا وین حکام یوزانست انیمه بن بیت و اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم کما انما قوله
 الطالون علوا کبر اوبرا سور و الله و اصحابهم و ما اقروه مغرم فی دینهم کما فاقروه
 احمد بن الحاکم و صلی الله علیه وسلم قوله الله و اصحابه ان یتمه و عمره و من هم یهم
 و یقولون یا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالايمان
 الرسالة السماة باشهاب الشاقب من منارات قاضی سناء الله فاما
 جزاء الیه خیر الجزاء و وجه من یکتب الحروف محمد فخر الدین بن عسکر
 فی سنة مائتین و ثلثه و سبعین بعد لالف من هجرة النبی صلی الله علیه وسلم

